

شرمسار مکن!

ابن‌فرس گفت: چگونه برای کسی که این شعر را سروده است بیای نخیزم: بگو ببینم! آیا دل‌های شیفتگانی که به تیر نگاه‌ها آسیب دیده‌اند ممکن است غمزده نباشند؟

و پس از شاعران مزبور باید ابن‌خرمون^۱ را نام برد که در مرسیه^۲ آمیزسته است. ابن‌رائس^۳ گفته است که یحیی خزرچی در مجلسی نزد ابن‌خرمون رفت و موشحه‌ای که سروده بود در آنجا انشاد کرد ابن‌خرمون گفت: شعر را هنگامی میتوان موشحه نامید که خالی از تکلف باشد. یحیی پرسید مانند کدام شعر؟ گفت: چون این موشحه من.

ای یاری که مرا بفراق مبتلا کرده‌ای! آیا بوصال تو راهی میتوانم بیابم؟ و آیا این دل رنج‌دیده از عشق تو تسلی خواهد یافت؟

دیگر از این گونه شاعران ابوالحسن سهل بن مالک است که درغرناطه بسر میبرد

ابن سعید گوید: پدر من این گفتار ویرا بسیار مورد تحسین قرار میداد:

سیل بامداد، درسوی خاور به دریایی در سرتاسر افق برگشت.

زارپها و بانگهای کبوتران روی آورد «و بلند شد».

آیا آنها از غرق شدن در این سیل میهراسند.

و از اینرو سحر گاهان بر برگهای درختان اشک میریزند.

و در همان روز گار ابوالحسن بن فضل در اشبیلیه شهرت یافته است. ابن سعید

گوید: پدرم میگفت از سهل بن مالک شنیدم که به ابوالحسن گفت: ای ابن فضل! تو

با این سخنان خود بر موشح سرایان بر تری جسته‌ای: دریغا! بر روز گاری که

گذشته و از دست رفته، بر آن شامگاهی که عشق مرا بفراق وجدائی گرفتار ساخت.

و بر خلاف میل نه از روی خشنودی تنها ماندم.

۱ - ابن‌خرمون «د». ۲ - Murcie. ۳ - ابن‌رائس «د».

و بر فراز اخگرهای شعله‌وری شب را بروز آوردم در عالم اندیشه آثار خرابه
منزل یار را بدرود میگفتم و در عالم خیال بر نشانه‌های ویرانه آن بوسه میزد.
و هم ابن سعید گوید: شنیدم ابو بکر صابونی بکرات موشحات خود را بر استاد
ابوالحسن دباح^۱ انشاد می کرد و نشنیدم وی را آفرین گوید جز در این اشعار:

سو گند بعشق صاحب خردی^۲ یاد میکنم.
که شب شیفتگان و آرزومندان را بامدادی نیست.

«نهر» بامداد منجمد شده که جریان نمی یابد .

و بدینسان گمان می کنم این شب دراز مرا فرادائی نیست. فریاد زدم که مگر
تو ابدی هستی یا مگر بالهای «ستاره» نسر مقراض شده است؟
که دیگر ستارگان آسمان از جای خود نمی جنبند؟
و از موشحات خوب ابن صابونی این اشعار است:

بحال عاشق بیمار و غم زده ای در نگرید

که پزشک او را رنجور ساخته است وای بر او !

محبوبش از وی دوری میجوید .

و آنگاه خواب هم در این رفتار از محبوب تقلید می کند.

آری خواب از زید گانم پریده است، ولی من جز برای ازدست دادن خواب
و خیال «معشوق» گریه نمیکنم^۳.

[در آن روز وصال او چنانکه میخواست مرا فریفت. افسوس! چه وصال بدی!
از اینرو نمی توانم کسی را که از من دوری گزیده خواه بصورت واقعی و خواه در
عالم خیال سرزنش کنم].

و در میان مردم عدوه (موریتانی)^۴ ابن خلف جزایری^۵ در فن موشح سرائی

۱ - زجاج در چاپ «د» غلط است. ۲ - اشاره به آیه ۴ سورة الفجر. ۳ - از اینجا
تا آغاز ؛ و چون فن موشح سرائی در میان مردم اندلس رواج یافت... که يك برگه می باشد در
نسخه خطی «ینی جامع» نیست. ۴ - Mauritanie ۵ - منسوب به الجزیره.

نامور میباشد و او سراینده موشحه مشهور است :
 دست بامداد آتشنه روشنائی را در مجمر گل بر افروخت.
 دیگر از شاعران آن ناحیه «موریتانی» ابن خزر^۱ بجائی^۲ است که در موشحه‌ای
 گوید :

روز گاردندان موافق نشان میدهد .
 درود بر تو باد به لبخند آن .
 و از آثار دلپذیر متأخران موشحه ابن سهل^۳ است و او شاعری است که نخست
 در اشبیلیه و سپس در سبته شهرت یافته است و موشحه وی بدینسان آغاز میشود:
 آیا آهوئی که در مامن بی گزند بسر میبرد کمین کرده است تادل عاشق
 شیدا را که بدو پناه آورده از سایه بان^۴ منع کند؟
 از اینرو آن دل مانند اخگری که باد صبا بر آن بوزد در تب و تاب است.
 و دوست ما وزیر ابو عبدالله بن خطیب شاعر اندلس و مغرب که نام وی گذشت
 موشحه‌ای بهمین اسلوب بدینسان سروده است: فزون باد ترا باران،
 هنگامی که میبارد. ای روزگار وصل در اندلس!
 وصل تو جز خواب و خیال یا فرصت مناسب زود گذری بیش نبود.
 آنگاه روزگار زمام آرزوهای گوناگون و پراکنده ما را بر حسب دلخواه
 و فرمانمان بدست گرفته و مطیع ما بود و بهر سوی که ترسیم می شد حرکت
 میکرد .

در حالی که گروهائی «از آرزوها» را چه يك يك و چه دو بدو و مانند

۱- هزر (ن. ل) . ۲- منسوب به بجایه «Bougie» . ۳- ابراهیم بن سهل اسرائیلی اشبیلی
 شاعر نامدار از اسپانیولیهای بود که ادبیات عرب را فراگرفت و آنانرا «مستعرب» میخواندند وی در
 غزل مهارت داشت و اشعار لطیف میسرود . ابن سهل در ۴۰ سالگی بسال ۵۴۹ هـ (۱۲۵۱ م)
 درگذشت و گویند غرق شد. (از ادباء العرب ص ۹۰) . ۴- ترجمه مکنس است که بمعنی: جای-
 باش آهو و دیگر جانوران است که از گرما در آن جای میگیرند. از (اقرب الموارد).

جماعتی که در موسم «حج» به مکه سفر می کنند حرکت میداد. باران سرتاسر سبزه زارها را تا بناك ساخته است و از اینرو گلها در آن جامه در خشان لبخند میزنند.

نعمان «شقایق» از باران (پدرش) «ماء السماء» سیراب میشود. یا «گلهای نعمان از باران روایت میکنند».

همچنان که مالك از انس (پدر خویش) روایت میکند^۱. حسن و زیبایی بدان جامه راه راه و مطرزی در پوشید که از آن برظریفترین جامه ها مفاخره میکند.

در شبهایی که «تیرگی» راز عشق را نهان میساخت، اگر رخسارهای تابنده مهرویانی نمی بود که چون آفتاب میدرخشیدند.

جام که همچون ستاره ای در آن شب تیره میدرخشید در يك حرکت مستقیم و با تأثیر فرخنده ای، خم شد و پائین آمد «بسوی دستهای ما».

این نیازی بود که هیچ گونه عیب و نقصانی در آن یافت نمیشد جز اینکه زود گذر بود و مانند يك چشم بر هم زدن «آن ساعات خوش» سپری شد.

هنگامی که خواب برای ما لذت بخش بود^۲، ناگهان بامدادان مانند نگهبانی که در کمین باشد بر ما هجوم کرد.

آیا ستارگان بدقت بما می نگرستند یا دیدگان «گل» نرگس در ما اثر میکرد؟

۱ - شاعر کوشیده است در این شعر صنایع لفظی: ایهام و جناس و مراعات النظیر و مانند اینها را بکار برد؛ زیرا «روی» (بفتح رو) در مصراع اول بمعنی روایت کرد آنرا «روی» (بکسر ر- فتح ی) بخوانیم بمعنی سیراب شده است میباشد در صورت نخست با «یروی مالك عن انس» در مصراع دوم مناسب است و در صورت دوم با معنی لغوی «ماء السماء» در همان مصراع. و نعمان هم بمعنی شقایق و هم نام پسر «ماء السماء» پادشاه حیره و نیز نام ابوحنیفه است که در معنی اخیر با «مالك» در مصراع دوم مناسب پیدا میکند. و راستی روایت شقایق از باران، در گلها و حسن منظر آن پدیدار است. ۲ - هنگامی که الفت و دوستی اندکی بما لذت میداد (ن.ل).

برای کسی که «از قیود» رهایی یافته و بوستان «دلربا» او را شادمان ساخته است کدام تسلی بخش «بهتر از این ممکن است او را دلخوش کند»؟
 گلها فرصتها را از او می ربایند و از شری که در امان نبود هم اکنون آسوده است.
 در این هنگام آب جویبار با سنگریزه ها «که در کف آن است» راز و نیاز میکند. و یاران هر يك بادل داده خود گوشه تنهائی را بر گزیده اند.
 آنها گلها را با دیده غیرت و رشک مینگریستند.
 «چون گلها را از دلارام خود زیبا تر می یافتند» و از خشم جامه ای (سرخ-رنگ) بر تن میکردند که گلها بدان آرایش یافته بودند.
 مورد را می بینی که همچون خرمنند و دور اندیشی بادو گوش اسب استراق-سمع می کند.^۲

ای مردم محبوب قبیله ای که بر ساحل وادی غضا^۳ اقامت دارید و جایگاه شما در دل من است!

عشق من این فضای پهناور را بر شما تنگ کرده است.
 من اهمیت نمیدهم که بر ساحل شرقی یا غربی آن باشید.
 پیمان مودت و دوستی دیرین را که میان ما بود تجدید کنید و دل داده ای را که بشما پناه آورده است از رنج و غم برهانید.
 از خدا بترسید! و عاشقی را که دمبدم عشق جانکاه اعضای وجودش را از هم می گسلد، بار دیگر زنده کنید.
 عاشقی که در نهایت کرم وجود دل خود را بر شما وقف کرده است. آیا شما به ویرانی وقف راضی میشوید.

دلبری از قبیله شما بسبب تلقینات آرزوها بدل من نزدیک است. هر چند «بظاهر»

۱ - شجرالآس. ۲ - شاعر برگهای مورد را بگوش اسب تشبیه کرده است. ۳ - غضا، وادی است به نجد. (منتهی الارب) و نیز بمعنی گیاه غضا است و آن گیاهی است خار دار دارای آنتی بسیار سوزان و پردوام و شاید منظور در بیت، وادی پر غضا است.

او از من دور میباشد.

ماهی است که از بر آمدن او در مغرب تیره بختی شیفتگانش پدید آمده است
در حالیکه آن ماه خود نیک بخت است.

در عشق او نیکوکار و گناهکار میان وعد و وعید یکسانند.

با نگاه افسونگرانه و لبان شیرین خود همچون نفس در جان جای میگیرد
و آنرا جولانگاه خود میسازد .

تیر «نگاه» را راست و نامگذاری کرد^۱ «بنام هر که بخواهد او را شکار کند»
و دل مرا هدف ساخت و همچون صیادی آنرا بغارت برد.

اگر ستم پیشه است و امید از دست برفت و دل دلداده اش از شوق میگذارد با
اینهمه او نخستین محبوب جیان است. و در عشق نمیتوان برای دلآرام گناهی
قائل شد.

فرمان او در همه سینهها و دلهایی که آنها را ناتوان و رنجور ساخته است
کارگر و نافذ است و آنرا بجان می پذیرند .

نگاه او «برای رسیدگی» بقضاوت پرداخت، ولی از روی هوی و هوس
داوری کرد و جانب دلهای ناتوان را در نظر نگرفت .

در دادخواهی ستمدیده را بجای ستمگرمی گیرد و نیکوکار و بدکار را یکسان
کیفر می دهد.

دریغابر دل من! که هر گاه باد صبا میوزد، اندوه نوینی از شوق دلداده بدان
باز می آورد:

در لوح برای دل من گفتار او نوشته شده است : «عذاب من هر آینه سخت
است»^۲.

۱ - ن . ل : تیر نگاه را راست کرد و در جای کشت و هدف اول من بود .. ۲ - ان عذاب
لشدینس : ابراهیم . آ. ۷

این سرنوشت برای دلم درد و رنج فراهم آورده پس دلم بسبب غمها و دردها در رنج بی پایانی است. و آنچنان درد درونم در سوزوگداز است، که گوئی آتش در گیاه خشك افتاده است .

این عشق از جان من بجز رمقی بجای نگذاشته است و هم اکنون زندگی من همچون باقیماندهٔ روز پس از چیرگی سپاه ظلمت و تیرگیست .

ای دل ! فرمان سرنوشت و قضا تسلیم شو!

و وقت را بیازگشت و توبه بگذران .

یاد آوری روزگار گذشته را فروگذار، روزگاری که در آمیخته باخشنودی و درشتی «شادی و اندوه» بود سپری شده است.

و از مولای «شاهزاده» پسندیده خوئی سخن بمیان آور که الهام شدهٔ توفیق

در قرآن است .

بخشندهٔ کامل و با اصل و حسبی که هنگام نبردهمچون شیر برزین است و

گاه بزم مانده ماه تمام در محفل میدرخشد .

پیروزی آنچنان بر او نازل میشود که وحی بروح القدس نازل میشود .



اما در موشحاتی که مردم مشرق سروده‌اند، آثار تکلف نمودار است و از

بهترین نمونه‌های آنها موشحهٔ ابن‌سناء الملك مصری است که در شرق و غرب شهرت

یافته و آغاز آن چنین است :

دلداد من پردهٔ نور را از چهره برافکنده است مشک «زلف» بر کافور در روی

گلنار دیده میشود .

ای ابرها! تپه‌ها و پشته‌ها را تا جدار کنید و آنها را بزبورها «گلها» بیارائید.

پیچ و خمهای جویبارها را دست بند آنها قرار دهید !



و چون فن موشح سرائی در میان مردم اندلس رواج یافت و عموم اهالی بعلت روانی نوع و زیبایی شکل و ترصیع اجزای (توازن کلمات) اینگونه شعر، از آن استقبال کردند، تمام مردم «شاعران» شهرهای گوناگون بدان سبک شعرها سرودند و بزبان محلی خود آن شیوه را تقلید کردند بی آنکه به اعراب (حرکات آخر کلمه) مقید باشند و فن نوی از آن ابداع کردند که آنرا بنام «زجل» (تصنیف) خواندند و تا این روزگار هم آن شیوه را همچنان حفظ کرده اند و بر حسب مقاصد و مضامینی که می‌اندیشند بدان اسلوب «زجل» میسرایند.

و از اینرو انواع قابل تحسین و شگفتی بیادگار گذاشته‌اند، و بر حسب زبان غیر فصیح خود (نسبت بزبان عربی مضر) مجال وسیعی برای بلاغت در این اسلوب بدست آورده‌اند و نخستین کسی که این شیوه زجل سازی را ابداع کرده ابوبکر- ابن قزمان^۱ است. و هر چند پیش از او هم دیگران در اندلس زجل سروده‌اند لیکن شیرینی اسلوب و قالب‌ریزی متناسب معانی در الفاظ دلپسند، و زیبایی تراکیب جذاب این فن تنها در روزگار ابن قزمان^۱ پدید آمده است و او در روزگار نقاب پوشان (مرابطان) میزیسته و سر آمد و پیشوای کلیه زجل سازان بشمار میرفته است.

ابن سعید گوید: «من دیدم زجل‌های ویرا در بغداد بیش از شهرهای مغرب روایت میکنند».

و هم گوید: و از «ابوالحسن بن جحدر اشبیلی» پیشوای زجل سازان این عصر شنیدم که میگفت:

۱- ابن قزمان: ابوبکر محمد وزیر عبدالملک بن قزمان یا ابوبکر عیسی بن عبدالملک بن قزمان مغربی قرطبی. در جوانی بخدمت متوکل آخرین فروانرا از بنی افسس در بطلیوس پیوست و سفرهای چند در اندلس کرد و شهر اشبیله و غرناطه را بدید و در غرناطه صحبت شاعره «نزهون» را ادراک کرد. موشحات بسیاری بزبان عامه داشته و نیز نوعی دیگر از شعر موسوم به زجل از اقتراحات اوست و آن قول و تصنیف گونه‌ایست دیوان او بسال ۱۸۹۶ مسیحی مطابق ۱۳۱۳ در اروپا از نسخه پتروگراد طبع و منتشر شده در قلائد العقیان فتح بن خاقان و تحفة القادیم ابن ابار و کتاب الذخیره ابن بسام نام او مسطور است. وفات وی بسال ۵۵۵ هجری است (از لغت نامه دهخدا).

هیچیک از استادان و بزرگان این فن به‌چنین بدیهه‌گوئی حیرت‌آوری که ابن قزمان استاد و پیشوای این هنر آغاز کرده است، قادر نبوده‌اند: وی روزی با برخی از یاران خود بگردش می‌رود و با آنان در زیر سایه‌بانی می‌نشیند. روبروی ایشان مجسمه‌شیری از سنگ مرمر بوده است و از دهن آن آب بر روی تخته‌های سنگی فرو میریخته که پلکانی را تشکیل می‌داده‌اند. ابن قزمان می‌سراید:

سایه‌بانی بر روی تختی (صفحه‌ای) ساخته شده است که مانند رواقی «ایوانی» است.

و شیری که ماری را بدرشتی ساق بلعیده است و دهان خود را همچون انسانی که در حال هکچه زدن باشد باز کرده است. «و آن مار» از آنجا «دهان شیر» غرش کنان بر روی تخته سنگها دوان و گریزان است.

و ابن قزمان با اینکه معمولاً در قرطبه^۱ سکونت داشت، ولی به اشبیلیه نیز بسیار رفت و آمد میکرد و پیایی بتماشای رودخانه آن شهر میرفت. روزی گروهی از زجل‌سازان نامور برای تفریح و تفریح در آنجا گردآمده و بر فراز رودخانه بگردش پرداخته بودند، پسر بچه زیبارخی از خاندانهای بزرگ آن شهر نیز همراه آنان بود و هنگامی که همه ایشان برای شکار در زورق نشسته بودند بسرودن زجلهائی در وصف حال آغاز کردند و عیسی بلیدی گفت: دل من میخواهد خود را «از جور معشوق» برهاند، در حالیکه از دست رفته است و عشق هنوز آنرا به «مهلکه» نزدیک میکند. این بیچاره‌ای را که از بارهای سنگین «عشق» رنجور و آزرده شده است ببینید، بسبب مصیبت بزرگی که بدان گرفتار شده است، مضطرب و پریشان است.

بیشک اگر آن چشمان زیبای سیاه غایب شوند دل مرا غمزده و افسرده
میکنند و با همه آن چشمان سیاه دل مرا ناتوان و زبون ساخته‌اند.

آنگاه ابوعمرو زاهد اشبیلی^۱ گفت:

دلربایی آغاز کرد، و این عشق است که او را به‌ر بودن دلها و امیدارد و اصرار
دارد دلها را شکار کند.

می‌بینی چه چیزی او را به رنج دادن و آزار برمی‌انگیزد؟
هوس کرد عشق را بازیچه خود سازد. و از این بازی او، گروه بسیاری از
مردم هلاک شدند.

سپس ابوالحسن مقری دانی سرود:

روزخوشی است؛ همه بینندگان از زیباییهای آن درشگفتند و آنرا میستایند
می و مهرویان در پیرامون من فراهم است.
هنگامیکه دوستان در زیر درخت صنوبر بخواب قیلوله رفته‌اند شایسته‌تر
برای من این است که بشکار ماهی پردازم و آنگاه آن چشمان دلفریب را تماشا کنم.
آنگاه ابو بکر بن مرتین گفت:

براستی میخواهی در کشتی سوار شوی، بر روی رودخانه دل‌انگیزی که در
آنجا ماهیها و صیاد دیده میشوند. آن صیاد ماهی‌ها را شکار نکرده‌است، بلکه دام
او پر از دل‌های مردم است.

سپس ابو بکر بن قرمان سرود:

هنگامیکه «آن پسر» آستین خود را برای انداختن دام بالا میزند، می‌بینی
چگونه ماهیها خود را بدان سو پرتاب میکنند؟
آنها نمیخواهند در دام بیفتند، بلکه آهنگ آن دارند آن دست‌های کوچک

۱ - ابوعمربن زاهد اشبیلی. (چاپ دارالکتاب اللبنانی). ابوعمر زاهد اشبیلی (نسخه خطی «ینی-جامع»).

دلایز را ببوسند.

و در همان عصر در خاور اندلس شاعری زجل ساز بنام محلف^۱ اسود بود که زجل‌های بسیار نیکوئی داشت یکی از زجل‌های وی بدینسان آغاز میشود:
منکه همیشه از گرفتاری میترسیدم. سرانجام گرفتار شدم و عشق مرا بسر-
نوشت غم‌انگیزی دچار ساخت.

و در همین زجل گوید:

هنگامیکه به آن گونه‌های نجیب زیامینگری، سرخی سراسر آن را فرامیگیرد.
ای جوینده کیمیا! افسوس که در چشمان منست که به سیم مینگرد و آنرا به‌زیر
تبدیل میکند.

و پس از ایشان گروهی از زجل سرایان پدید آمدند که سرآمد آنان
مدغلیس^۲ بود و او را در این شیوه شعر آثارشگفتی است. چنانکه در زجل مشهور
خود گوید:

و شعاع آفتاب میدرخشد	باران نرمی می‌بارد
زرین جلوه گر شده‌است.	آن يك سیمین و این یکی
و شاخه‌های درختان در رقص و طربند	گیاه‌ها سیراب و سرمست میشوند
اما شرمگین میشوند و میگریزند ^۳	«آنها میخواهند بسوی ما بیایند

و این اشعار از بهترین زجل‌های اوست:

روشنائی تابید و ستارگان سرگردانند،

برخیز که باهم خستگی و افسردگی را از خود برانیم.

مخلوطی از صراحی نوشیدم که نزد من از عسل شیرین تراست.

ای آنکه مرا بر آنچه خود تقلید میکنی، مورد ملامت قرار میدهی خدا ترا

۱ - ن. ل. محلف. ۲ - در نسخه خطی «ینی جامع» و چاپ «پ» مدغلیس و در چاپهای مصر و بیروت مدغلیس است. ۳ - این شعر در چاپ پاریس نیست.

به آنچه میگوئی مقلد کند.

تو میگوئی این گناه، گناه دیگری تولید میکند.

و خرد را تباه میسازد

البته برای تو اقامت در سرزمین حجاز سزاوارتر است چه چیزی ترا باین

گفتارهای بیهوده با من واداشته است؟

تو رهسپار حج و زیارت شو،

و مرا بنوشیدن خود رها کن،

برای کسیکه قدرت و استطاعت ندارد،

نیت از عمل بهتر است.

و پس از زجل سرایان مزبور در اشبیلیه «ابن جحدر» پدید آمد و او کسی

است که بر دیگر زجل سازان هنگام فتح میورقه^۱ برتری یافت و علت آن زجلی

بود که آغاز آن چنین است:

هر که با توحید دشمنی کند بشمشیر نابود میشود من از کسانی که با حق

خصومت میورزند بیزارم.

ابن سعید گوید: من ابن جحدر و شاگرد او ^۲ یعنی را دیدم و یعنی گوینده

زجل معروفی است که آغاز آن چنین است:

کاش بدیدار دلدارم نائل می آمدم تا گوش او را میبوسیدم و آهسته این پیام

کوچک را بهوی میرساندم:

چرا گردن آهو را به عاریه گرفته و دهان جوجه کبک را ربوده‌ای؟

و پس از گروه مزبور ابوالحسن سهل بن مالک پیشوای ادب در عرصه زجل-

سازی ظهور کرد. و پس از آنان در این عصر دوست ما وزیر ابوعبدالله بن خطیب

۱ - Majorque - ۲ - این نام شناخته نشد و در جایها و نسخه‌های مختلف بصورت‌های زیر

آمده است: یعبع. ممعع. بعتع. عیع. یعیع.

سرآمد شاعران است و باتفاق آرا استاد و پیشوای نظم و نثر در ملت اسلام شمرده میشود و از بهترین اشعار وی در این سبک زجلی است که بدینسان آغاز میشود:

باده را در جامها در آمیز و آنرا برای من پر کن و پیایی در ده.
ثروت تنها برای این آفریده شده است که آنرا بر باد دهند.
واز سخنان وی بر طریقهٔ صوفیان که بسبک یکی از آن گروه «بنام» ششتری^۱ سروده است این زجل است:

از طلوع «آفتاب» تا غروب آن بیک غزل در آمیخته است: هر آنکه نباید در عالم وجود باشد در گذشت و آنکه باید بماند باقی ماند.
و نیز از بهترین آثار او در همین اسلوب زجلی است که بدینسان آغاز میشود:

ای پسرک من، دوری از تو برای من بزرگترین مصیبت بشمار میرود.
و هنگامیکه بتو نزدیک شوم؛ کشتی امیدم بساحل میرسد^۲ - و در عصر وزیر ابن خطیب در اندلس زجل ساز دیگری بنام محمد بن عبدالعظیم از مردم وادی آش^۳ می زیست که در این شیوه از پیشوایان و استادان بشمار میرفت و او را زجلی است که آنرا باقتضای زجل مدغلیس:

«روشنائی تایید و ستارگان درخشانند» بدینسان سروده است:

ای رندان اسرافکار! هنگام سرمستی و شیدائی فرارسید، زیرا خورشید ببرج حمل فرود آمده است «فروردین ماه آمده است» هر روز مستی و جنون را از سر - گیرید و مبادا خرد و دور اندیشی را میان آن فاصله سازید.
بسوی «شنیل»^۴ بشتابیم، و در آنجا بر زوی چمن زارهای خرم و سر سبز بیاده گساری و مستی دست یازیم.

۱ - شاید منظور: شبستری است که در نسخ بدین صورت در آمده است. ۲ - خویشاوندانم را فراموش میکنم. (نل). ۳ - Guadix - ۴ - Xenil نام رودخانه ایست نزدیک غرناطه Grenade (دسلان ص ۴۴۱ ج ۳) شنبل در چاپ پاریس و سبیل در چاپ دارالکتاب اللبنانی غلط است.

از بغداد و خبرهای نیل سخن مگوی، سرزمین ما در نزد من بسی دلاویزتر است.

در اینجا سرزمین پهناور هموار است بمسافت بیش از چهل میل، که هنگام وزیدن باد از هر سوی، هرگز نشانه‌ای از گرد و غبار در آن نمی‌یابی و حتی باندازه‌ای که سر مه میکنند گرد و خاک در آن یافت نمیشود.

و چگونه بدینسان نباشد در صورتیکه هیچ جایگاه آبادی (باندازهٔ يك برگ کاغذ) وجود ندارد مگر اینکه «از فزونی گل و ریحان» چراگاه زنبور عسل است. و این اسلوب زجل سازی، در این روزگار از فنونی است که عامهٔ مردم اندلس آنرا برگزیده‌اند و بدان شیوه شعر میسرایند. حتی آنها در سایر بحور پانزده گانه نیز همین اسلوب زجلی را ترجیح میدهند، ولی همان لغت محلی و عامیانه را در همهٔ بحور بکار میبرند و اینگونه سخنان منظوم را شعر زجلی مینامند مانند گفتار این شاعر اندلسی:

روز گارها و سالهاست که بچشمان سیاه تو عشق میورزم اما ترا نه با من مهربانی است و نه دلی نرم داری.

حتی می‌بینی که دل من از عشق تو به چه سر نوشتی دچار شده است: مانند خیشی در کورهٔ آهنگران است، که اشکهای آن جاریست و در درون آتش میگدازد و پتکها از چپ و راست «بر آن کوبیده میشود».

خدا مسیحیان را برای جنگیدن آفریده است «که مسلمانان با آنان بجنگند» ولی تو با دل‌های عاشقان میجنگی.

و از بهترین گویندگان این اسلوب در آغاز این قرن ادیب ابو عبیدالله لوشی^۱ بوده است و او راست قصیده‌ای که در آن سلطان ابن احمر را میستاید:

۱ - الالوسی (ن.ل) ولی ظاهراً لوشی صحیح است چه دسلان مینویسد: ابو عبیدالله محمدلوشی یز شک معتبری بشمار میرفته و در مصر بسال ۵۶۶۰ (۱۲۶۲م) و بقولی در سال ۶۷۰ درگذشته است.

بامداد بر آمد، ای همدم من برخیز صبحی بنوشیم و پس از شادی و طرب بخندیم.

فجر همچون سیم گداخته‌ای از ملاقات شب، سرخی شفق را نمودار ساخته است. برخیز بدلخواه کامرانی کنیم.

عیار خالص سپید و پاکیزه «روز» را می‌بینی که مانند سیم میدرخشد در حالیکه شفق زرین است؟ این سیم‌سکه ایست که در نزد بشر رائج است و چشمهای «زیبا» از آن کسب نور میکنند.

آری دوست من! این روز است که مردم در پرتو آن زندگی میکنند. و بخدا که زندگی فراخ بسی قرین خوشی و کامرانیت و شب هم برای بوسه و کنار است تا بر خوابگاه وصال، دلداگان یکدیگر را در آغوش گیرند. روزگار پس از آنکه بخل میورزید هم اکنون بخشنده شده است.^۱

و آن‌چنان که در گذشته «مردم» شربت تلخ می‌چسبیدند هم اکنون «بنینوا»^۲ مینوشند و غذای خوب میخورند رقیب گفت: شگفتا! چرا اینهمه در عشق و شراب غرق شده‌ای که همواره در حال زاری دیده میشوی؟ آنگاه ملامتگران من از این خبر در شگفت شدند. گفتم ای قوم از چه در شگفت هستید؟

من جز بادلبرزیا روی نرمخوئی عشق نمیورزم بچه علت او را «مرا» بکفر نسبت میدهید یا تکذیب میکنید جز شاعر ادیب دیگری از حسن و زیبایی بهره‌مند نمیشود. دختر باکره را بر میگزیند و زن بیوه را فرو میگذارد. راست است که

۱ - در چاپ «پ» و نسخه خطی «ینی جامع» الننی و در چاپهای مصر و بیروت (الفتی) است.
 ۲ - مصراع دوم این بیت در چاپهای مختلف بصورت‌های زیر آمده است:
 والی کتفتو من یدیه عرقموا؛ دستهایش به پشت سر بسته است. (در ترجمه ترکی).
 و لیش لیفلت «کیفلت - کسفلت» من یدیه عقربو (چاپ پاریس) و از دو دست او عقرب رها نمیشود.
 و لشل لیفلت من یدیه عقربو نسخه خطی «ینی جامع». و اش کملته من یریه عقربو. که معنی هیچیک آشکار و مناسب مقام نیست و دسلان از ترجمه آن در متن صرف نظر کرده است. ۳ - یابنین یابن نوعی قهوه است. (رجوع به «أقرب‌الموارد» ذیل «بن» شود).

جام «باده» حرام است.

آری باده بر کسی حرام است که نمیداند چگونه آنرا بنوشد. و گناه خردمندان و متفکران یا رندان لاابالی آمرزیده میشود، اگر چنین گناهی مرتکب شوند. این است آن دلبری که زیبایی وی مرا مفتون کرده است، ولی من نمی توانم با بیان زیبا و الفاظ فریبنده او را مجذوب کنم.

آهوی تابانی است که آتش را خاموش میکند، ولی دل من در آتش خاموش ناشدنی^۱ «عشق» زبانه میزند. غزالی است که همینکه بدل شیران مینگرد آنرا بیدرنگ میر باید.

آنگاه هر گاه لبخندی بزندانها را زنده میکند و پس از آه و زاری می - خندند و شادی میکنند.

دهان کوچک^۲ چون حلقه انگشتری و دندان درخشان او بمنزله خطیبی است که ملت را بخواستن بوسه موعظه میکند.

مروارید در مرجان «نشانه شده» دوست من! کدام جواهرسازی آنکه آنها را سوراخ کند بدینسان منظم کرده است؟
و ابروئی^۳ که هر چه میخواهد میکند.

آنان که آنرا به مشک تشبیه کرده اند راه خطا پیموده اند. ناز و کرشمه ای - میکند که شبهای هجر من همچون پر غراب تیره و تار میشود و بسبب آن دچار غربت و وحشت میگردد.

(موهای سیاهش) بر روی اندام سفیدی برنگ شیر است که هرگز چوپان از گوسفندان شیری بدین سفیدی ندوشیده است و دوپستان^۴ کوچک «دارد» که پیش

۱ - ترجمه غضا است که چوبی است بسیار سخت و آتش بادوامی دارد. ۲ - فمیم و فویم تصغیر فم است، (در لغت محلی آن عصر). ۳ - در متن، وشاربن (شارب) اخضر است بمعنی سبیل تازه دمیده، ولی دسلان آنرا ابرو ترجمه کرده است و چون با چند شعر بعد که از پستان گفتگو میکند منافات دارد، من هم ترجمه ویرا برگزیدم. ۴ - دسلان (نهد) را پشته و تپه ترجمه کرده که یکی از معانی نهد است در صورتیکه نهد بمعنی پستان هم آمده است.

از آن بچنین پستانهائی فشرده و سخت پی نبرده بودم، و دیدم چقدر فشرده و سخت اند.^۱ در زیر پستانها کمر باریکی است که از باریکی جوینده آنرا نمی‌یابد. در باریکی از دین من دقیق‌تر است و آنچه ملامتگر من در این باره میگوید راست است و من او را تکذیب نمی‌کنم.

آری با عشق تو کدام دین یا عقل برای من بجای می‌ماند هر که عشق ترا دنبال کند دین و عقل وی ربوده میشود. و سرین سنگینی با خود میبرد که «در گرانباری» مانند رقیب است^۲ هنگامیکه عاشق بدلدار مینگرد یا وقتی که رقیب از معشوق مراقبت میکند^۳ زیبایی‌های تو مانند خصال امیر «شاهزاده» یا همچون ریگهای بیابان است و کیست که بتواند آنها را بشمرد؟ «آن شاهزاده» ستون شهرها و فصیح عرب است و از فصاحت گفتار وی، ما بشیوه زبان و خوی عرب متخلق میشویم. در علم و عمل هر دو یکتاست و با سرودن شعر چقدر زیبا مینویسد.

«هنگام رزم» چه سینه‌های بسیاری را با نیزه دریده! و چه گردن‌ها را با شمشیر

زده است!

آسمان در چهار صفت بروی حسد میبرد بمن بگو که میتواند نیکوی را بشمار آورد؟ خورشید بتابندگی و ماه به همت و باران به بخشش و ستاره به پایگاه بلند وی «رشک میبرد». هنگامیکه سوار میشود بر مرکب بخشش می‌نشیند و عنان توجه و عنایت و روزی دادن بمردم را رها میکند نعمت وی بهر آرزومندی میرسد و هر که بر وی وارد شود و آهنگ عنایت وی کند از بارگاه او هرگز نومید نمی‌گردد.

حق را که نهان بود آشکار کرد و دیگر باطل قادر نیست حق را پوشاند. در

۱ - صلابه - صلابه بقرینه؛ ما اصلبو محرف صلابه است نه صلابه که دسلان آنرا «مرمر» ترجمه کرده است. ۲ - پیداست که رقیب در اینجا بمعنی متداول امروز نیست. ۳ - در چاپ - های مصر و بیروت و نسخه خطی «ینی جامع» دو شعر اضافه هست که بعلمت نسخه بدل‌های بسیار و داشتن لغات محلی از ترجمه آنها صرف نظر شد و دسلان هم بهمین علت آنها را ترجمه نکرده است.

دل من پایهٔ پرهیزگاری بنیان نهاد از آن پس که زمانه آنرا ویران ساخته بود.
 «مردم» هنگام دیدار وی میترسند آرزوی خود را باز گویند، ولی همینکه با
 خوشروئی او روبرو میگردند ترس از دل آنان زایل میشود با جنگهای خشن و
 عبوس در حال خنده روبرو میشود. پیروز است و در این جهان نیروئی نیست که بر
 او غلبه کند هنگامی که در میان رانده شدگان «کافران» شمیر میکشد.
 بر کسی که ضربت میزند نیازی بتکرار زدن ندارد «با یک ضربت او را
 هلاک میکند».

او همنام مصطفی (ص) «محمد» است و خدا وی را بسلطنت برگزیده است.
 او خلیفهٔ مسلمانان و فرمانروای آنان است. سردار سپاهیان و آرایش موکب
 است. در برابر امارت وی همهٔ مردم سر تعظیم فرو می آورند. آری! همه شیفته
 بوسیدن دست او هستند. بنی نصر^۲ از خاندان او می باشند که روزگار را همچون
 ماه تمام اند. در آسمان بزرگواری و عظمت طلوع میکنند و آنرا غروب نیست.
 و در علو و شرافت پایگاه دوری دارند، ولی در تواضع و حیا بمردم نزدیک اند.
 تا هنگامیکه فلک گردش میکند خدا آنرا پایدار بدارد و آفتاب عظمت
 آنان بدرخشد و ستارهٔ اقبال آنان بتابد و خدا آنان را پایدار بدارد، مادام که این
 قصیده در عروض: «یا شمس خدر ماله مغربو (مغرب) تغنی می شود^۳ تا هنگامیکه
 این قصیده را در انجمنها با آهنگ بسرایند فحوای آن چنین خواهد بود: ای خورشید
 پنهان شو! که «خورشید ما را» غروبی نیست.

سپس مردم شهرهای مغرب فن جدید دیگری در شعر بوجود آوردند که مانند

۱ - در چاپ پاریس و نسخهٔ خطی «بنی جامع» یثی، یثنی است و شیئی در چاپ دارالکتاب غلط
 است. ۲ - خانوادهٔ بنی الأحمر را که در غرناطه «Grenade» سلطنت میکردند بنی نصر نیز
 مینامیدند. ۳ - ترجمهٔ دسلان چنین است، تا هنگامی که این قصیده را در انجمنها با آهنگ
 بسرایند، فحوای مطلب چنین خواهد بود: ای خورشید پنهان شو! که «خورشید ما را» غروبی نیست، ولی
 سیاق بوضوح نشان می دهد که در آن عصر قصیدهٔ معروفی بمطلع «یا شمس خدر ماله مغرب» ورد
 زبانها و غنای مثنویان بوده که شاید این قصیده بر آن عروض بوده است.

موشح از لحاظ افاعیل عروضی دارای مصراعهای مزدوج بود.^۱ و اینگونه اشعار را بزبان محلی شهر خویش نیز میسرودند و آنرا «عروض بلد» نامیدند و نخستین کسی که این شیوه نوین را ابتکار کرد مردی اندلسی معروف به ابن عمیر بود که از اندلس به فاس آمد و در آن شهر اقامت گزید و آنگاه قطعه‌ای به شیوه موشح سرود، ولی در این قطعه جز در موارد قلیلی از قواعد و اصول زبان عرب خارج نشده است^۲ و قطعه مزبور چنین است:

سحر گاهان در کنار جویبار ناله و نوحه کبوتری مرا بگریه و زاری
برانگیخت.

دست بامداد پگاه تیرگی همچون مر کب را می‌زداید و بر دندانه‌های گل
گاو چشم «اقحوان» شبنم و باران جریان می‌یابد. سحر گاه بسوی بوستان شتافتم و
دیدم قطرات باران کنیزکان باغ «گله‌ها» را بگردن بندهای جواهر آسائی آراسته
است جویبارهایی که بوسیله دولاب باغبان روان شده آنچنان است که گوئی در
گرداگرد درختان میوه مارهایی حلقه زده‌اند. ساق شاخه‌ها به خلخالهایی آراسته
شده بود و همه این شاخه‌ها باغ را همچون دستبندی احاطه کرده بودند. دست
باران هنگام پگاه گریبان شکوفه‌ها را دریده بود و باد بوی خوش مشک از شکوفه‌ها
بهر سوی میپرا کند. عاج «سپیدی» روز بر ننگ مشکین ابر در آمیخته شده بود و
نسیم دامکشان بر شکوفه‌ها میگذشت و بوی خوش مشک را در فضا میپرا کند.
دیدم بال و پر کبوتر در میان بر گهای شاخه درخت از قطرات شبنم تر شده
است و مانند عاشق دل از دست داده غریبی ناله و زاری آغاز کرده است.

۱ - یعنی از لحاظ قافیه مصراع اول هر بیت با مصراع اول بیت بعد از آن و مصراع دوم بیت اول با مصراع دوم پس از آن دارای يك قافیه است مانند این شعر سعدی در گلستان، اول اردیبهشت ماه جلالی ... و شعر «افکار پریشان» از مرحوم ملك الشعرای بهار که برای نمونه يك بند آن نقل میشود،
از بر این کره پست و حقیر زیر این قبه‌مینای بلند
نیست خرسند کس از خرد و کبیر من چرا بیهده باشم خرسند

۲ - دسلان مینویسد: در این قطعه شاعر تمام افکار و مضامین را از شاعران ایرانی و غیر عرب گرفته است.

و بسبب این جامه نو گوئی ردائی پیچیده شده است، ولسی او دارای نوك قرمز و پنجه حنائی رنگی بود و رشته‌های جواهری بر گردن خود داشت. در میان شاخه‌های درخت همچون عاشق دلباخته‌ای نشسته بود.

قمری بر يك بال خود تکیه کرده و آن را بالش قرار داده و بال دیگر را بر خود پیچیده و آن را لحاف خویش ساخته‌است. او از عشقی که در دل داشت شکایت میکرد و از اینرو متقارش را بسینه‌اش چسبانید و فریاد بر آورد.

گفتم: ای کبوتر! دیدگان من بخواب زفته‌است، ولی می‌بینم که تو پیوسته اشک از دیده میباری؟! گفت: آنقدر گریستم که اشکی در دیدگانم بجای نمانده است و ناچار در تمام دوران زندگانیم باید ناله و زاری کنم. گریه من برای ازدست دادن جوجه‌ایست که از لانه‌ام پرید و دیگر باز نگشت و من از عهد نوح با گریه و اندوه هم آغوش شده‌ام آیا وفا و پاسداری حقوق چنین است؟ بدیدگانم درنگر که از بس گریسته مجروح شده است؟

و حال اینکه در میان شما اگر کسی یکسال گریه و زاری کند میگوید: این ناله و زاری جانکاه مرا رنج میدهد گفتم: ای کبوتر! اگر تو در این دریای بیکران غمی که من غرق شده‌ام فرو میرفتی از حال زار من اندوهناک میشدی و سیل اشک از دیدگانم جاری میساختی.

و اگر این «آتش سوزانی» که در درون من هست در دل تو جای میداشت، شاخه‌هایی که بر روی آنها نشسته‌ای بنجا کستر^۱ مبدل میشد.

و هم اکنون چندین سالی است باندازه‌ای رنج هجران را تحمل کرده‌ام که از «شدت لاغری» بچشم دیگران نمی‌آیم و آنقدر لاغری و رنجوری جسم مرا فرو پوشیده است که جز مثنی استخوان از من باقی نمانده و این لاغری مرا از چشم

۱ - چاپ پاریس؛ دماوکان چاپ (دارالکتاب اللبنانی) ماکن. و دسلان. رمادکان، تصحیح کرده و من هم تصحیح او را ترجیح دادم بخصوص که در نسخه خطی «ینی جامع» که بعداً در دسترس من قرار گرفت نیز (رماد) است و حدس دسلان کاملاً صحیح است.

بینندگان نهان ساخته است.^۱

اگر مرگ نزد من بیاید «آزومندان» در همان دم آنرا استقبال میکنم. و هر که از این پس بمیرد ای مردم! «از درد ورنج» آسوده میشود. کبوتر بمن گفت^۲ این بالهای سفید من از اشکهای خونین‌رنگین شده است.

و تا روز قیامت طوق وفاداری در گردن من است. اما هنگامیکه بدن من بخاکستر مبدل شود سرمقار من که همچون اخگر فروزانی بجای خواهد ماند، داستان «غم‌انگیز مرا» منتشر خواهد کرد.

«آنوقت» کبوتران گوناگون بر من ندبه می‌کنند و می‌گیرند. و گروهی که رنج و مشقت دوری و هجران (یار) را تحمل کرده‌اند «دردهای درونی خویش را» آشکار خواهند ساخت.

ای دنیای بهجت افزا که من در تواز آسایش و خوشی بهره‌مند نشدم، خدا حافظ!

این زجل را مردم فاس پسندیدند و بسیار بدان شیفته شدند و براسلوب آن بنظم ازجال پرداختند، ولی اعراب (حرکات آخر کلمه) را که بکار آنان نمی‌آمد فرو گذاشتند و این نوع شعر در میان آنان شایع شد و بسیاری از زجل سرایان در آن مهارت و شهرت یافتند و انواع گوناگون دیگری از آن بوجود آوردند از قبیل: مزدوج و کازی^۳ و ملعبه و غزل.

و بر حسب اختلاف مزدوج کردن (ترتیب دادن) قوافی و ملاحظات دیگری که شاعران در این باره داشتند اشعار مزبور را باسامی گوناگونی میخواندند از

۱ - باد اگر درمن اوفتد ببرد که نمانده است زیر جامه تنی (سعدی)
 ۲ - در چاپهای مصر و بیروت و نسخهٔ خطی «ینی جامع» زجل در اینجا پایان می‌یابد و دو شعر بعد در آنها دیده نمیشود. و دسلان می‌گوید که در ترجمهٔ ترکی مقدمه نیز نیست. ۳ - این کلمه در چاپها و نسخه‌های مختلف بصورت‌های، کاری، کازی، کازی، کازی و مکاری آمده است و ضبط صحیح آن معلوم نشد.

جمله انواع مزدوج اشعاری است که یکی از شاعران بزرگ «ازاهالی تازا» موسوم به ابن شجاع آنها را بدینسان سروده است:

ثروت مایه آرایش دنیا «زندگی» و ارجمندی کسان است - بچهره‌های نازیبا
حسن و زیبایی می‌بخشد. از اینرو هر کس پول فراوان دارد سخن او «در همه جا»
کار میکند و پیاپیگاه بلند میرسد.

هر که دینار و درهم بسیار دارد اگر چه کوچک باشد، بزرگ میشود و
هنگامی که بزرگ قومی به بینوایی دچار گردد، کوچک میشود. کیست آنکه دل
مرا می‌فشرد و کیست که آنرا دگرگون می‌سازد؟ نزدیک بود دلم از هم بگسلد،
اگر خود را تسلیم قضا و قدر نمی‌کردم - هنگامی که بزرگ یک قوم، به شخص
بی‌اصل و نسب و حقیری پناه برد، سزاست که از این واژگونی روزگار اندوهگین
شویم و نومیدانه (و بر خلاف عادت) جامه تن را بر سر بپوشیم - هنگامیکه
فروما یگان پیشوای بزرگان بشوند و رودخانه بزرگ از جوی خرد استفاده کند،
مردم دچار زبونی و ضعف شده‌اند یا زمانه رو بفساد رفته است.

و نمیدانند چه کسی را باید مورد عتاب و سرزنش قرار دهند.

زمانی فرارسیده است که «فلان» را «ابو فلان» میخوانند و کاش بینی چگونه
بمردم پاسخ میدهند.

خلاصه زندگی کردیم تا بچشم خود دیدیم سران قوم در پوست سگ‌ها هستند.
بزرگان مردم را کسانی تشکیل میدهند که دارای پشتیبانان بسیار زبونی هستند
آنها کجا و بزرگواری کجا، آنان از این صفت‌ها بسیار دوراند.

آنها خود را وجوه شهر و ارکان و تکیه‌گاه «مملکت» می‌شمرند در حالیکه

۱ - Taza که اروپائیان آنرا Téza میخوانند. چنانکه شهر فاس رانیز Fez تلفظ میکنند این شهر
دروست راه ملویه «Molovia» به فاس واقع است.
از حاشیه دسلان ج ۳ ص ۴۴۸ در چاپ «پ» و نسخه خطی «ینی جامع» تازی و در چاپهای مصر
و بیروت (تازا) است.

مردم آنرا بزهایی بیش نمیدانند.

دیگراز شیوه‌های شعری آنان «مردم فاس» گفتار ابن شجاع است که در بعضی از مزدوج‌های خود میگوید:

هر که بدلبران این عصر دل بندد، رنج‌میرد - دوست‌من! «عشق‌را» فرو گذار!
مبادا زیبایی «مهرویان» ترا بازیچه خود سازد. هیچ مهر وئی نیست که بعد
خود وفا کند.

بندرت دلبرانی یافت میشوند که بتوانی بر آنان دل بندی و آنان هم دل‌داده
تو شوند.

آنها (مهرویان) به دلدادگان ناز و تکبر میکنند و از آنان دوری میجویند و
قصداً شکستن دل‌های مردمان میکنند.

واکر «بادوستان» پیوند کنند بیدرننگ «آنان را» بفراق مبتلا میسازند.
واگر پیمان ببندند، بهر صورت که باشد به پیمان شکنی میگرایند.
ماهرخی را دوست میداشتم و آنچه‌ان بدو دل‌باختم، که حاضر بودم بر گونه‌های
من گام نهد.

و بدل‌گفتم: ایدل! میهمانی را که بر تو فرود می‌آید گرامی وارجمند بدار
و خواری و مذلتی را که از این راه بتو میرسد آسان بگیر، چه ناگزیر بمصائب
هولناک عشق دچار خواهی شد - او را فرمانروای وجود خود ساختم و به سلطنت
او بر دل خویش تن در دادم.

کاش هنگامی که به‌وی دیده افکندم و «دل‌باخته‌اوشدم» حال مرا میدید و در
می‌یافت.^۲

۱ - يستعمدوا ظاهرًا محرف يتعمدوا است زیرا «استعماد» در لغت نیامده است. ۲ - این شعر را که دسلان هم بعلمت اختلاف تسخ و عدم وضوح لغات و طرز ترکیب ترجمه نکرده عیناً با اختلافات نقل و از ترجمه آن صرف نظر میکنم؛ ترجمه مثل در حولی فوجه‌الغدير - ندربه و ینتطس حال - الجرد (چاپ پاریس) يرجع مثل در حولی فوجه‌الغدير - مردیه و یتعطس بحال انحرؤا - (چاپ‌های مصر و بیروت) ترجمه مثل دور حولی فوجه‌الغدير - فلوکان تری حالی اذا ینصرو - نسخه خطی «ینی جامع».

هر اندیشه‌ای که بذهن او خطور کند، من بیدرنگ و دردم آنرا فرامیگیرم و مراد او را پیش از بازگفتن در می‌یابم .
و برای بدست آوردن مطلوب او هر وقت اراده کند آماده می‌باشم هر چند عصر بهار یا شبهای تار باشد .
و بمنظور فراهم آوردن آمال او در صدد کسب اطلاع بر می‌آیم و بهرجا لازم باشد می‌شتابم هر چند اصفهان^۱ باشد .
و هر چه را بگوید بدان نیازمندم، می‌گویم آنرا برای تو می‌آورم .
تا (با همین شیوه) شعر را پایان میدهد .
دیگر از شاعرانی که در تلمسان بسر میبرد «علی بن مؤذن» بود .
و در قرون اخیر نیز یکی از شاعران بزرگ ایشان در زرهون^۲ از نواحی مکناسه^۳ میزیست و موسوم به کفیف بود . وی در تمام شیوه‌های این فن ابداعاتی داشت و از جمله اشعار وی که بیاد دارم ملعبه‌ای است که در باره سفر سلطان ابوالحسن و خاندان مرینی به افریقیه سروده است و در آن قطعه شکست آن خاندان را در قیروان وصف میکند و پس از آنکه شیوه جنگ ایشان را در افریقیه مورد نکوهش قرار میدهد، به دلداری و تسلی دادن آنها میپردازد و ذهن آنان را بنظایر اینگونه وقایع مأنوس میکند .
مطلع ملعبه‌ی وی که از فنون این طریقه شعری است از بدیعترین شیوه‌های بلاغت در افتتاح سخن بشمار میرود و آنرا براعت استهلال^۴ مینامند و بدینسان آغاز میشود:

منزه باد آنکه در هر لحظه و زمان اندیشه‌ها و خواطر امیران و بزرگان

۱ - گویا از نظر دوری اصفهان از اندلس این شهر را ذکر کرده است . ۲ - Zerhoun
۳ - (بکسر م و فتح س) که اروپائیان آنرا Mequinez میخوانند . ۴ - براعت استهلال از محسنات سخن است بدانسان که شاعر یا نویسنده در آغاز سخن مطالب را آنچنان آغاز کند که به اجمال منظور از تألیف یا شعر را در آن بگنجانند . رجوع به (تعریفات جرجانی) شود .

قوم بدست اوست .

اگر ویرا فرمانبری کنیم ما را پیروزی بزرگ نائل سازد و اگر به وی عصیان ورزیم ما را بخواری و مذلت تمام باز خواست میکند. و بهمین شیوه سخن را ادامه می‌دهد تا آنکه پس از تخلص سخن را به موضوع سپاهیان مغرب میکشاند: در شمار دسته قلیلی از رعیت (گله) باشی بهتر است، زیرا سلطان (راعی) در برابر رعیت خود مسئول می‌باشد.^۱

و سخن را به درود بر دعوت کننده اسلام (پیامبر «ص») پسندیده خوی و بلند مرتبه کامل و خلفای راشدین و اتباع (صحابه) آغاز میکنم.
و پس از ایشان دیگر کسانی را که دوست داری یاد کن و بگو:
ای حاجیان! که صحرا را طی کرده‌اید!
و از چگونگی ممالک و ساکنان آنها آگاهید.

اراده سلطان، سپاهیان فاس درخشان و باشکوه را بکجا حرکت داده است؟
ای حاجیان! به پیامبری که آرامگاه او را زیارت کرده‌اید و راه دور و درازی را پیموده‌اید از شما در باره سپاهیان مغرب که در افریقیه سیاه نابود شده‌اند سؤال میکنیم؟^۲

سپس شاعر در باره سفر سلطان و لشکر کشی او بسوی اعراب (بادیه نشین) افریقیه و سرانجام کار او گفتگو میکند و با ابداع شگفت آوری داد سخن میدهد.
مردم تونس نیز بزبان محلی خویش در شیوه ملعبه آثاری بوجود آورده‌اند ولی بیشتر آنها نیکو نیست و بهمین سبب نمونه‌ای از آنها بیاد ندارم.

۱ - منظور از تخلص در اینجا تغییر دادن موضوع شعر است که مثلاً شاعر از وصف یاغزل و تغزل به مدح یارثا یا موضوع دیگری بپردازد و اگر بخوبی از عهد بر آید آن را حسن التخلص مینامند که یکی از صنایع شعری است. ۲ - اشاره به حدیث: کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة. ۳ - بقیه این قطعه را بعلمت اختلاف نسخ و تحریف فراوان کلمات دسلان ترجمه نکرده و من نیز به همین سبب از ترجمه آنها صرف نظر کردم.

و عامه اهالی بغداد نیز نوع خاصی از فنون شعر متداول کرده‌اند که آن را موالیا^۱ نامیده‌اند و زیرعنوان موالیا انواع دیگری است و برحسب اختلاف موازینی که در باره هر یک از آنها در نزد ایشان معتبر بوده است آنها را باسامی گوناگونی خوانده‌اند از قبیل قوما^۲ و کان و کان^۳ و دوبیتی^۴.

۱- (بفتح م) این نوع شعر را اهالی واسط از بحر بسیط اختراع کردند چنانکه دوبیت میسر آیند و شطربیت باید قافیه داشته باشد این اشعار را بندگان و کودکان می‌آموختند و آنها را بالای درخت خرما و هنگام آبیاری میخواندند و در آخر هر صوتی می‌گفتند: یا موالیا. که اشاره به خداوندانشان بوده است و از اینرو اینگونه شعر به موالیا نامیده شده است. سپس مردم بغداد موالیا را از اهالی واسط تقلید کردند و آنچنان در این شیوه مهارت بکار بردند که بجای انتساب آن به مخترعان اصلیش آنرا به بغدادیان نسبت دادند. (از اقرب الموارد). و ابن بطوطه در ضمن شرح مراسم عید در میان ترکان مینویسد: در اثنای این مراسم مطربان آواز (موالیه) میخوانند. ص ۳۴۳ ترجمه فارسی رحله. و آقای مدرس رضوی مینویسد: اجزای موالیا در هر مصرعی، مستفعلن فاعلن است. شاعری گوید: عاشر ذوی الفضل و احذر عسرة السفلى - وعن عیوب صدیقك كف و تنفل - و صن لسانك اذا ما كنت فی محفل - و لا تشارك و لا تضمن و لا تکفل. (از یادداشتهای آقای مدرس رضوی استاد دانشگاه). ۲- حوفی در چاپ پاریس و نسخه خطی «ینی-جامع» و ترجمه دسلان غلط است. اجزای قوما، مستفعلن فعلا ن- (بسکون حرف ثانی و حرف آخر رکن دوم) شاعر گوید: ماقام غصن البان - الاوسقی بان مستفعلن فعلا ن- من لحظك الفتان (از یادداشتهای آقای مدرس رضوی استاد دانشگاه). ۳- اجزای بحر کان و کان در شطراول ازهر بیت آن، مستفعلن فعلا ن است (بتحریر حرف دوم رکن ثانی) و اجزای شطر دوم از همان بیت مستفعلن مستفعلن است (بسکون حرف آخر) و از بیت دوم مستفعلن فعلا ن است (بسکون حرف دوم و آخر رکن ثانی) و بیت سوم مانند اول و بیت چهارم مانند بیت دوم است شاعر گوید:

کن یا ملیح حلیمًا - ثلاث میز ان الصدور مستفعلن فعلا ن - یا بدر یافتان

(از یادداشتهای آقای مدرس رضوی).

۴- اجزای آن چنان است که ابن غازی گفته است، دو بیتهم عروضه ترتجل - فعلا ن متفاعلا ن فعولن فعل. و استاد مرحوم ادیب نیشابوری راست،

یا من بلقاء کل یوم لی عید یا من بمحیاه لی العید سعید
لوجدت بقبله علی عبدك ذا صیرت له العیش مدی الدهر رغید

(از یادداشتهای استاد مدرس رضوی).

و این همان وزن رباعی است که برابر با (لاحول و لا قوة الا بالله) است و در فارسی بهترین نمونه‌های آن رباعیات خیام است.

مؤلف قوما و کان و کان و دو بیتت را تحت موالیا آورده است در صورتیکه عروضیان فن، سلسله و دوبیتی و قوما و موشح و زجل و موالیا و کان کان را از فنون سیمه می‌شمرده و آنها را اختراعات مولدان میدانسته‌اند - در چاپ پاریس و نسخه خطی «ینی جامع» بجای، دوبیتی دو بیتت است، ولی در چاپهای مصر و بیروت «دوبیتی» آمده است پیدا است که صورت نخستین درست نیست، زیرا کلمه مزبور مرکب از «دو» فارسی و بیت عربی است و خود تشبیه رامیرساند و الحاق علامت تشبیه عربی زاید است مگر اینکه بگوئیم نسخا کلمه را «دوبیتتین» خوانده‌اند که مرکب از «دو» عربی و تشبیه بیت است.

و غالب اینگونه اشعار مزدوج است و دارای چهار شاخه (غصن) میباشد. و مردم مصر و قاهره این شیوه را از بغدادیان پیروی کردند و نمونه‌های قابل تحسینی پدید آوردند و بمقتضای زبان محلی خودشان در آنها اسلوبهای بلاغت را بکار بردند و اشعار زیبا و شگفت آوری سرودند [و در دیوان صفی حلی گفتاری از وی دیدم که نوشته بود مواليا از بحر بسیط است و دارای چهار شاخه (غصن) و چهار قافیه می‌باشد و آنرا صوت و دو بیت نیز می‌نامند و آن از اختراعات مردم و اسطاست. و کان و کان از «چهار» شطر تشکیل میشود که همه آنها دارای يك قافیه هستند، ولی وزن شطرهای آنها باهم مختلف است چنانکه شطر اول بیت اول درازتر از شطر دوم است و قافیه آن همیشه مرتف بحرف عله است. این بحر از اختراعات بغدادیان است.

و در این نوع این شعر را روایت کرده‌اند: ما را بغمزه ابروان سخنی است که تفسیر آن خود آن است و مادر گنگ، زبان گنگ را میداند^۱ - پایان گفتار صفی^۲.

۱ - در چاپ پاریس این شعر در متن بدینسان چاپ شده است:

بغمز الحواجب حدیث تفسیر
و منو و بو وام الاخرس
تعرّف بلغة الخراسان
انتهی کلام الصفی

و در حاشیه کاترمراز نسخ C و D نسخه بدلهای ذیل را نیز آورده است: بغمز «بغمز D» الحواجب «المواحب C» منو «منی D» الاخرس «الاحدب C» بهمین سبب دسلان شعر را چنین ترجمه کرده است: در علائمی که بوسیله ابروان رد و بدل میشود خطابهای مندرج است که «فکر را» توضیح میدهد و آنرا بهام الاخرس میفهماند؛ این قطعه در لهجه خراسان است. البته قسمت بعد از شعری معنی «این قطعه در لهجه...» با حروف متن است، زیرا دسلان اشعار را با حروف ایتالیائی چاپ کرده است و در حاشیه مینویسد: من شعر را چنین میخوانم؛ منوام الاخرص تعرف... و هم مینویسد کلمه: «و بو» در هیچیک از نسخ خطی دیده نشد و حق هم با اوست چه کلمه: «بو» در نسخه «ینی-جامع» هم نیست اما خوشبختانه این مشکل را نسخه خطی «ینی جامع» حل کرده، زیرا در نسخه مزبور شعر چنین است:

لنا بغمز الحواجب . حدیث تفسیر و منو وام الاخرس تعرف . بلغة الخراسان

چنانکه معلوم گردید، نسخ ماخذ چاپ پاریس «خرسان» جمع اخرس را خراسان خوانده و از «تعرف...» مطلب را بصورت نثر نوشته‌اند و در نتیجه کاترمز در مرحله نخستین و پس از وی دسلان دچار اشتباه شده‌اند و نگارنده هم پیش از دسترسی باین نسخه با اندکی اختلاف از ترجمه دسلان پیروی کرده بودم. ۲ - قسمت داخل گروه فقط در نسخه خطی «ینی جامع» و چاپ «پ» آمده است.

و بهترین نمونه‌هایی که از این نوع شعر بخاطر دارم این است.
جراحت مرا که هنوز تازه است و خون از آن جاری است ببینید.
دوست من! قاتلم در دشت آزادانه و بشادی میخرامد گفتند: انتقام خود را
بستان، گفتم این زشت تر است .
آنکه مرا مجروح کرده اگر مرا درمان کند شایسته‌تر است^۱. و دیگری
گوید:

درِ خر گاهی را کوبیدم «مهر وئی» گفت: کیست که در رامیکو بد؟ گفتم:
دل‌داده‌ای است، گمان مبر غارتگر یادزدی است۔ لبخندی بر لب آورد که از دندان
او برقی بسوی من تابید - حیران و غریق در دریای اشک‌های خودم باز گشتم. و
شاعر دیگری گوید:

با او عهد و پیمان دارم، ولی از فراق وی میترسم و هر گاه از سوزش عشق
بهوی شکایت میکنم میگوید: دیده‌ام فدای تو باد.
در باره جوان زیبایی که با او ملاقات میکرد پیمان خود را بهوی یادآوری
کردم گفت: ترا بر گردن من دینی است.

و دیگری در وصف حشیش گوید: این باده خالصی است که بر پیمان خود
نسبت به آن پایدارم انسان را از باده و باده‌فروش و ساقی بی‌نیاز میکند تند است و از
تندی آن میسوزم آنرا در روده‌هایم پنهان کردم آثارش از حدقه چشمم نمودار شد^۲.
و دیگری راست:

در حالیکه موی سپید بکلی سرم را فرا گرفته بود او «یار» را ندا در دادم و
گفتم ای «می»^۳ بوسه عاشقانه‌ای بمن ببخش .

۱ - بیت اخیر در چاپهای مصر و بیروت نیست. ۲ - بعلت اختلاف نسخ دو شعر؛ یا من
وصالو لطفالبح «نج - بیخ» ... ترجمه نشد. ۳ - می‌ومیه از نامهای زنان عرب است، ولی دسلان
آنرا «مادر کوچک من» ترجمه کرده و کلمه را تصفیر و محرف امی دانسته است.

و او بابر افروختن آتشی در درون من گفت: کسی که زنده است چگونه دهان خود را با پنبه فرو پوشیده است.^۱ و شاعری دیگر گوید:

لبخند زنان بمن نگر است اما باران اشک من پیش از درخشیدن برق «دندان» او جاری شد.

روپوش را بر گرفت و ماه تمامی طلوع کرد. گیسوان سیاه خود را فرو- آویخت «روی شانه» و دل من در پیچ و خم آن سرگردان شد.

آنگاه سفیدی «رخسارش» ما را از گمراهی در پیچ و خم زلف او رهائی بخشید و رهبری کرد.

و دیگری گوید: ای ساربان! شتران را زودتر بران و پیش از طلوع آفتاب در آستانه یار توقف کن و آنگاه در میان قبایل آنان ندا درده: ای کسانی که جویای اجر و ثواب هستید، برخیزید و بر مرده ای که کشته هجران «یار» است نماز بخوانید. و شاعر دیگری سروده است. چشم من که بوسیله آنها بشما مینگریستم در سراسر شب اختر شماری میکند^۲ و به بیدار خوابی پرورش یافته است، تیرهای فراق دمبدم و پیایی بمن اصابت میکند و آسایش روحی من از دست رفته است، خدا اجر شما را بزرگ گرداند.

و شاعری گوید: ای ماهرویان ستمگر! من در شهر شما عاشق آهوئی شده ام که شیرهای درنده را به غم و اندیشه دچار میکند شاخه نورسته ایست که هر گاه خم و راست شود «در تناسب اندام» دوشیزگان را اسیر میکند و اگر رخ بگشاید در برابر او از ماه نمیتوان نام برد. و شعر ذیل از نوع دوبیتی است.^۳

۱ چون هنگام دفن در دهان مرده پنبه میگذارند و منظور سبیل سفید اوست. از دسلان ج ۳ ص ۴۵۳

۲ - مضمون این شعر حافظ است،

درازی شب از چشمان من پرس که شب تا روز اختر می شمارد.

۳ - با اضافه شدن کلمه «دو» فارسی در اول کلمه بیت «دو بیت یا دو بیتی» باز هم در اینجا علامت تشبیه عربی «بن» هم به آخر بیت افزوده شده و «دو بیتین» بکار رفته است. این دو بیتی در نسخه خطی «ینی جامع» پیش از ابیات «چشمانی که بوسیله آنها... آمده است.

کسی را که دوست دارم به آفریدگار سوگند می‌خورم که هر شب تصویر «خیال‌شب» خود را تا سحر گاهان بسوی من می‌فرستد. ای آتش عشق! شب هنگام شعله‌ور شو تا مگر روشنائی شعله‌ها او را رهبری کند.

و باید دانست که ذوق معرفت بلاغت در هر لهجه و زبانی تنها برای کسی حاصل می‌شود که در آن زبان ممارست کند و بسیار آنرا بکار برد و در میان طوایف اهل آن زبان بگفتگو پردازد تا چنانکه در باره لغت عرب یاد کردیم ملکه آن برای وی حاصل آید چنانکه «مثلاً» نه اندلسی می‌تواند بلاغتی را که در شعر اهل مغرب است درک کند و نه مغربی ممکن است بلاغت شعر اندلسی و شرقی را دریابد و نه شرقی قادر است بلاغت شعر اندلسی و غربی را بفهمد، زیرا زبان محلی در هر ناحیه‌ای با ناحیه دیگر متفاوت است و دارای ترکیبات مختلف می‌باشد و مردم هر شهری بلاغت زبان محلی خود را در می‌یابند و ذوق زیباییهای شعر نژاد و تبار خود آن قوم در آنان حاصل می‌شود. و از آیات خدا آفریدن آسمانها و زمین و اختلاف زبانها است و رنگهای شما البته آیت‌هایی برای جهانیان است^۱.

و نزدیک بود از مقصد خود خارج شویم و از اینرو بر آن شدید عنان سخن را که ازدست رها شده بود و کمیت سخن را که عنان گسیخته می‌رفت بگیریم و واپس کشیم و بموضوع این کتاب نخست خاتمه دهیم چه موضوع آن طبیعت اجتماع و حوادثی است که در آن روی میدهند و ما در باره مسائل آن بحدی که گمان میکنیم کافی باشد بطور جامع و وافق گفتگو کردیم و شاید کسانی که پس از ما بیایند و از جانب خدا به اندیشه درست و دانش آشکار و روشن مؤید باشند بیش از آنچه ما در این باره نوشتیم در مسائل آن کنجکاو و تعمق کنند، چه مبتکر و استنباط کننده يك فن ملزم نیست در مسائل آن پیجوئی کند و بنهایت برسد، بلکه او باید موضوع

۱- اشاره به، و من آیاتہ خلق السموات والارض و اختلاف السنتم و الوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین س ۳۰، (روم) - آ، ۲۱

آن علم و تقسیم فصول آنرا تعیین کند و آنچه را که درباره آن سخن میرود نشان دهد. و متأخران مسائل را پس از مبتکر آن قسمت بقسمت بدان می افزایند تا رفته - رفته تکمیل شود.

و خدا میداند و شما نمی دانید.^۱

[و در آخر بخشی که این نسخه از آن نقل شده است]^۲ مؤلف کتاب، که خدا گناهان او را بپامرزد، گوید: وضع و تألیف این بخش اول را پیش از تنقیح و تهذیب در مدت پنج ماه تمام کردم که ماه آخر آن با نیمه سال هفتصد و هفتاد و نه (۷۷۹)^۳ مصادف بود. آنگاه پس از چندی بار دیگر به تنقیح و تهذیب آن پرداختم و چنانکه در مقدمه کتاب یاد کردم و تعهد نمودم، تواریخ ملتها را بدان افزودم و هیچ دانشی نیست مگر از جانب خدای عزیز حکیم.

پایان

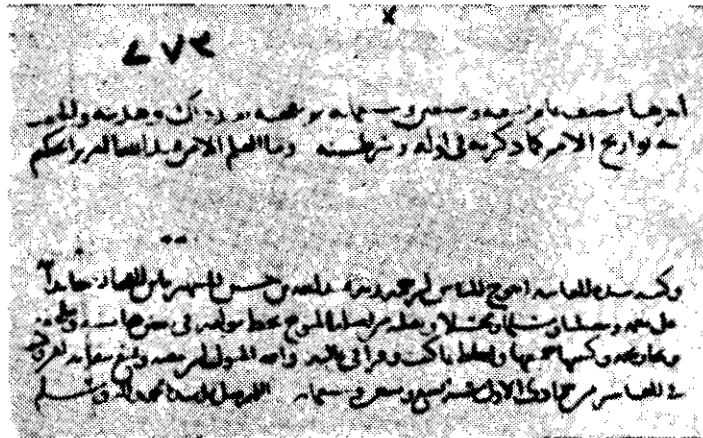
۱ - والله يعلم و انتم لاتعلمون. س ۲، (بقره) آ: ۲۱۳
 ۲ - این جمله فقط در چاپ پاریس
 ۳ - موافق اکتبر سال ۱۳۷۷ میلادی.

نمونه خط مؤلف در بیست سالگی که از چاپ جدید کتاب: ابن خلدون و
تراشه الفکری، نقل شده است:

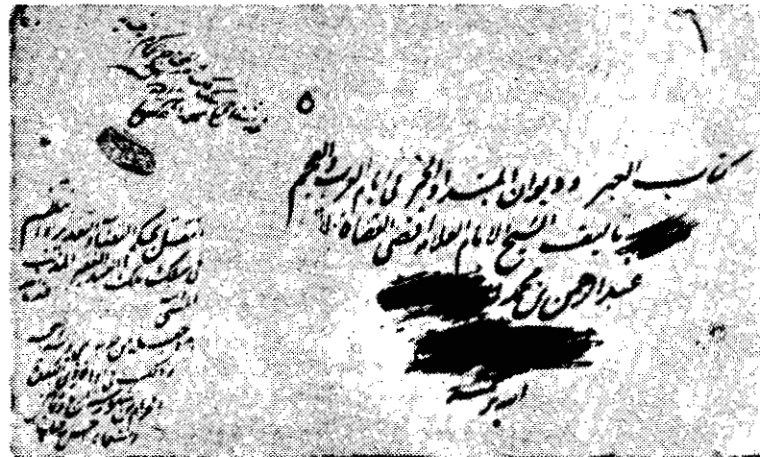
بَابُ الْمُحْضَلِّ فِي أُصُولِ الْبَيْرِ تَصْنِيبَ الْأَعْمَرِ الرَّاجِي عَفْوَهُ عَلَى الْغَنِيِّ بِمِثْلِ سَوَاءِ الرَّاجِي عَفْوَهُ بِهِ عَمْرٍو الرَّحْمَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ خَلْدُونَ الْخَضْرَاءِ مَنْ عَمِلَ لَهُ زَلُّوَالِدِيهِ وَلِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ

لباب المحصل في اصول الدين
تصنيف العبد الفقير الى الله
تعالى الغني به عن سواه،
الراجي عفوه، عبدالرحمن
ابن محمد بن خلدون
الضرمي. غفر الله له ولوالديه،
ولجميع المسلمين.

نسخه خطی این کتاب بخط ابن خلدون هم اکنون در کتابخانه اسکوریال
(در اسپانیا) بشماره ۱۶۱۴ موجود و از جمله کتبی است که ابن الخطیب اندلسی
در کتاب «الاحاطة فی اخبار غرناطة» آنرا به ابن خلدون نسبت داده و در ص ۲۷
مقدمه جلد نخست همین ترجمه بنام: «تلخیص کتاب فخر رازی» بدان
اشاره شده است. ابن خلدون در مقدمه این کتاب مینویسد: کتاب المحصل
تصنيف امام كبير فخر الدين بن خطيب (فخر رازی) را نزد استاد خویش ابو-
عبدالله محمد بن ابراهیم آملی خوانده و آنگاه بملت تفصیل کتاب به تهنیت و
تلخیص آن پرداخته و تا حد امکان برخی از آرای خواجه نصیر طوسی را بر آن
افزوده و آنرا بنام «لباب المحصل» موسوم کرده است. وی در روز چهارشنبه ۲۹
صفر سال ۷۵۲ هـ کتابت آنرا پایان رسانیده است. مترجم



صفحة آخر نسخة خطى ينى جامع



پشت جلد نسخه خطى ينى جامع

عین اجازہ نامہ بہ خط ابن خلدون
در ۶۵ سالگی

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله
اجزت لهؤلاء السادة والعلماء القادة اهل -
التحصيل والافادة، والفضل والاجادة و
الابداء في الكمال والاعادة، جميع ما سألوه
ورجوه من الاجازة واملوه، على شروطه -
المعتبرة عند العلماء البررة. واخبرهم ان
مولدى في غرة رمضان عام اثنين و ثلاثين
وسبع مائة والله تعالى ينفعنا و اياهم بالعلم
واهله . ويجعلنا من سالكي سبله.
وكتب بذلك عبدالرحمن بن محمد بن خلدون
الحضرمي المالكي في منتصف شعبان عام
سبعة وتسعين وسبع مائة.

این اجازہ نامہ در پاسخ تقاضا نامہ ابن
حجر عسقلانی برای خودش و گروهی از
فقیهان ومحدثان و مورخان و شاعران از
ابن خلدون است و تقاضا نامہ مزبور بتاریخ
دهه دوم رجب سال ۷۹۷ بخط ابن حجر
نوشته شده است.

فهرست نامهای اشخاص

ابراهیم بن سهل = ابن سهل
 ابراهیم بن سیار نظام بصری = ابراهیم نظام
 ابراهیم بن عبدالله (ابوالفتح) = ابن خفاجه
 ابراهیم بن عبدالله ۳۸۳، ۳۸۴، ۶۱۵
 ابراهیم بن محمد بن علی (امام) ۳۸۳، ۴۴۰، ۶۲۱
 ابراهیم بن محمد ساحلی = ابراهیم ساحلی
 ابراهیم بن مهاجر ۶۲۵
 ابراهیم بن مهدی ۳۶، ۳۰۷، ۳۰۶، ۴۰۵، ۸۶۴، ۸۵۴
 ابراهیم بن هلال = سابی
 ابراهیم ساحلی = طویجن (ابواسحاق)
 ابراهیم موصلی ۸۵۴، ۸۵۵
 ابراهیم نخعی = ابو عمران ۷۱۴
 ابراهیم نظام ۹۶۵
 ابر کسب ۴۴۶
 ابنا = احمد ابنا
 ابلق اسدی ۱۹۹
 ابلونیوس ۸۱۵
 ابلولیس شیخو ۲۵۴
 ابن ابار یا ابن الابرار ۶۶۳، ۸۳۱، ۸۳۲، ۱۲۸۴
 ابن ابوریعه ۹۱۶

آ

آبلی = محمد بن ابراهیم ۵۴
 آجری = ابو عبید آجری
 آدم (ع) داوالبشر، ۲، ۲۶۰، ۶۹۰، ۷۵۹
 آربوس ۴۴۷
 آمدی (سیف الدین) ۹۲۸، ۹۲۹، ۱۰۳۲
 آنیبال قدیس اوگستین * ۳۶

الف

اباقا = ابنا
 ابان بن صالح ۶۳۰
 ابراهیم (پیشوای خاندان حجاج) ۳۹
 ابراهیم (خلیل ع) ۳۶، ۳۸، ۱۱۴، ۱۳۴،
 ۲۵۵، ۲۶۰، ۶۱۴، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱،
 ۶۹۳، ۶۹۵، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۷، ۱۲۴۲
 ابراهیم (محدث) ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱
 ابراهیم (عباس) ۴۳۷
 ابراهیم = ابوسالم
 ابراهیم = زجاج
 ابراهیم بن ابوالفتح بن عبدالله اندلسی ۱۲۱۹
 ابراهیم بن ادهم ۳۹۹
 ابراهیم بن اغلب = ابن اغلب

* اعداد سیاه مربوط به اعلام مقدمه مترجم است.

ابن اکفانی ۴۱	ابن ابوزید ۲۳۹، ۲۸۶، ۳۱۴، ۹۱۶، ۹۴۵
ابن باجه ۱۲۵۷، ۱۲۵۸	۱۱۲۴
ابن بادیس = ابوعلی بن بادیس	ابن ابوطالب قیروانی ۹۹۹
ابن بختیشوع = جبریل بن بختشوع	ابن ابوالقاسم ۹۱۳
ابن بسام شتمری ۳۳۰	ابن ابی اصیبه ۳۱
ابن بشرون ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۸۰، ۱۰۸۶	ابن ابی حاتم ۶۱۹، ۶۵۸
ابن بشیر ۹۱۶، ۱۱۲۶	ابن ابی حفص ۳۱۶
ابن بطال ۹۰۲	ابن ابی حمیره = ابوبکر بن ابی ...
ابن البطحای ۴۰	ابن ابی حیان = ابن حیان (۴)
ابن بطوطه ۳۴۸	ابن ابی دواد = احمد بن ابی دواد
ابن بقی ۱۲۵۷	ابن ابی زید = ابن ابوزید
ابن بکار ۹۰۲	ابن ابی سرح ۳۱۴
ابن بکیر ۸۹۸	ابن ابی الصیف ۱۸۳
ابن البناء مراکشی ۲۱۶، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰	ابن ابی عامر ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۲۹۷، ۲۹۸
۱۰۲۲	ابن ابی العقب ۶۶۶
ابن البواب ۸۳۴، ۸۳۷	ابن ابی عماره ۴۴
ابن تاشقین ۵۷	ابن ابی مریم ۳۰، ۶۵۲
ابن تافراکین ۴۶، ۵۴، ۵۵، ۱۲۵۱	ابن ابی النجود ۶۳۸
ابن تلمسانی ۹۷۶	ابن ابی واطیل ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶
ابن تومرت ۵۰	۶۳۷، ۶۳۸
ابن تیفلویت ۱۲۵۷	ابن اثیر ۲۸۷، ۲۳۷، ۱۱۵۹
ابن تین ۹۰۲	ابن احمر ۵۰، ۶۲۰، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۵۱۱
ابن ثابت = ابوحنیفه (امام)	۱۲۷۵
ابن جابر ۱۱۹۹	ابن ارفع راسه ۱۲۵۵
ابن جامع ۶۶۱	ابن ارقم = زید بن ارقم
ابن جیر ۲۱۸	ابن الامام ۸۷۶، ۸۷۷
ابن جحدر اشبیلی ۱۲۶۹، ۱۲۷۳، ۱۲۷۶	ابن الانباری ۱۱۶۵
ابن جدیر ۴۶۰	ابن اسحاق ۴۴، ۱۰۲۲
ابن جرمون ۱۲۶۰، ۱۲۶۲	ابن اسحاق (منجم) ۳، ۲۱۰، ۵۱، ۵۴، ۹۸، ۳۷۵
ابن جزى ۱۱۹۹	ابن الاغلب یا ابن اغلب (ابراهیم بن اغلب) ۴۰
ابن جعفر ۳۹۸	۴۸۴
ابن جنی ۱۱۲۷، ۱۱۶۲	ابن اکثم ۳۳، ۳۴

۱۲۹۳، ۱۱۵۲، ۱۰۴۷	ابن جوزی ۹۰۰
ابن خفاجه ۱۲۱۹	ابن الجباب ۱۱۹۹
ابن خلدون در بیشتر صفحات مقدمه مترجم و حواشی متن)	ابن حاجب ۸۷۷، ۹۱۶، ۹۱۸، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۸، ۹۳۱، ۱۱۲۶، ۱۱۲۸، ۱۱۳۰، ۱۱۶۱
ابن خلف جزایری ۱۲۶۳	ابن حارث بن جزء ۶۰۸
ابن خلکان ۳۰، ۳۳۰، ۴۳۰، ۶۰۹، ۶۶۶، ۱۲۴۴، ۱۲۱۹	ابن حبان ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۴، ۶۲۷
ابن خوارمنداغ ۹۱۵	ابن حبیب ۹۱۷، ۹۱۹
ابن داود رقی ۱۱۶۷	ابن حجاج = مسلم بن حجاج قشیری
ابن درید ۱۱۶۵	ابن حجاج = عبدالله بن حجاج
ابن دقیق العبد = تقی الدین العبد	ابن حجاج ۳۸
ابن دویریده ۱۲۵۸	ابن حدید = ابن حدیر
ابن دهاق ۹۸۰، ۹۸۱، ۱۲۵۸	ابن حراش ۶۲۵
ابن دهقان = ابن دهاق	ابن حزم ۳۹، ۳۸۶، ۵۰۴، ۶۱۸، ۹۰۶
ابن ذوالنون = مأمون بن ذوالنون	۹۰۹
ابن ذی یزن ۳۴۰	ابن حفصوی ۴۱
ابن رائس ۱۲۶۲	ابن حماد ۵۰۱
ابن راسین = ابن رائس	ابن حنبل = احمد بن حنبل
ابن راشد ۹۱۹، ۹۹۹	ابن الحنفیه = محمد بن حنفیه
ابن رافع ۱۷۰	ابن حوشب ۶۵۴
ابن رشد ۲۹، ۹۴، ۱۵۰، ۲۵۶، ۹۱۶، ۱۰۰۴	ابن حوقل ۳۴۷
۱۰۳۱، ۱۰۲۱، ۱۰۰۹	ابن حیان ۳۴۰، ۳۴۰، ۱۱۹۸
ابن رشیق ۶، ۲۹۸، ۸۵۳، ۹۱۶، ۹۱۷	ابن حیون ۱۲۶۱
۱۱۷۳، ۱۱۹۸، ۱۲۱۸، ۱۲۲۱	ابن خردادبه ۹۸، ۱۴۶
۱۲۳۵، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۵۹	ابن خرمون ۱۲۶۲
ابن الرفعة ۹۱۳	ابن خزر ۱۲۶۴
ابن الرقیق ۴، ۹۸، ۳۴۱، ۳۴۱، ۶۵۴، ۱۱۹۷	ابن خطیب یا ابن الخطیب (وزیر اندلسی) ۲۹
ابن رضوان ۱۲۲۷	۴۷، ۵۵، ۵۹، ۹۲۷، ۹۲۸، ۱۰۲۸
ابن رماحس ۴۸۴	۱۱۹۹، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۱، ۱۲۶۴
ابن الزبیر ۲۴، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۶	۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۹۳
۴۱۸، ۴۱۹، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵	ابن خطیب (فخر رازی) ۲۸، ۳۷۶، ۸۷۶
ابن زمرک ۵۰	۹۲۷، ۹۴۸، ۹۵۰، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱

ابن صائد = ابن صياد	١٢٥٨، ١٢٥٧، ١٢٥٥، ١٠٣٣
ابن الصائغ = ابوبكر بن الصائغ و ابن ماجه	١٢٥٩، ١٢٦٠، ١٢٦١
ابن صابوني ١٢٦٣	١٢٥٤، ١٢٥٨، ١٢٥٩، ١٢٦٠
ابن الصلاح ٥٤	١٢٦١
ابن صلاح ٨٩٧، ٩٠٠، ٩٠٣، ٩٠٨	٩٨٥، ٩٨٦، ٩٨٨، ١٢٢٦
ابن الصلت ١٠١٦، ١٠٢١	٥٩١
ابن صياد ١٨٥، ١٨٧	٩٢٨، ٩٣١
ابن طاوس = عبدالوهاب بن علي	ابن سبا = عبدالله بن سبا
ابن طريف ١٢١٣	٩٨٣، ٦٣٢
ابن طولون ٣٥٢	ابن سريج (مغني) ٨٥٤، ١١٦٧
ابن طيفور ٦٠٠	ابن سعيد ١٠١
ابن عباد ٤١، ٥٦	١٢٥٩، ١٢٦٠، ١٢٦١، ١٢٦٢
ابن عباس ٣١، ٤١٦، ٤١٨، ٥١٦، ٦٠٨	١٢٦٣، ١٢٦٩، ١٢٧٣
٦٢٥، ٦٤٩، ٦٩٣، ٩٥٢، ١٢٤٣	ابن سكيت ١١٦٧
ابن عبدالحكيم ٩٢٣	ابن سلام = عبدالله بن سلام
ابن عبدالحميد ٣٤٠	ابن السماك ٣٠
ابن عبدربه ٢٩، ٣٤، ٣٥، ٣٨٠، ٣٨١	ابن السمع ١٠١٣، ١٠٢١، ١٠٧٠
١٢٥٤، ١١٩٨	ابن سناء الملك مصري ١٢٥٣، ١٢٦٨
ابن عبدالسلام ٨٧٧، ٩١٩	ابن سهل ١٢٢٦، ١٢٦٤
ابن العبري ٣٠	ابن سيدة ١٢٦٤
ابن عثمان ١٢٦، ١٣٧	ابن سيرين ٩٩٨
ابن عدى ٦١٧، ٦٢٠، ٦٢١، ٦٢٦، ٦٥٢	ابن سينا ٦١، ١٥٤، ٣٤٢، ٦٦٦، ٨٢٢
ابن عريشاه ٣٠	٩٦٦، ٩٨٣، ١٠٠٤، ١٠٠٩، ١٠١٦
ابن العربي (قاضي) ٩١٢، ١١٤١، ١١٤٢	١٠٢١، ١٠٢٦، ١٠٣١، ١٠٣٣
ابن العربي (حاتمي) ٦٣٢، ٦٣٣، ٦٣٤	١٠٣٦، ١٠٩١، ١٠٩٥، ١٠٩٧
٦٦٥، ٦٦٦، ٩٨٣، ١٠٥٣	١١١١، ١١١٢، ١١١٥
ابن عطاءالله ٩١٦	ابن شاش ٩١٦
ابن العطار ٩٠٦	ابن شيرين ١١٩٩
ابن عطيه ٤٦١، ٥٠٤، ٨٩٢	ابن شجاع ١٢٨٣، ١٢٨٤
ابن العفيف ٩٨٣	ابن شرف ٢٩٨، ٤٣٩، ١١٩٨، ١٢٥٨
ابن عقاب = ابن ابي العقب	ابن شعيب = ابو العباس احمد بن شعيب
ابن عقب = ابن ابي العقب	ابن شهاب = زهري

ابن علیة ۶۱۰	ابن اللبان = ابن منتاب
ابن عمار ۵۵۴	ابن لیب = ابن لهیب
ابن عمر ۴۲، ۳۱، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۶	ابن لحيانی = ابویحیی زکریا بن احمد
۶۲۹، ۶۰۸، ۴۱۸	ابن لقیطه ۶۵۱
ابن عمید ۹۷	ابن لهیب ۹۱۶، ۹۱۷
ابن عمیر ۱۲۸۰	ابن لهیمه = عبدالله بن لهیمه
ابن العوام ۱۰۳۹	ابن ماجشون ۹۱۷
ابن غازی (وزیر) ۶۴، ۶۹	ابن ماجه (قزوینی) ۶۰۸، ۶۱۳، ۶۱۵
ابن غازی ۱۲۸۷	۶۱۶، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۴، ۶۹۷
ابن فارض معری ۹۷۸، ۹۸۳	۱۲۵۷
ابن فراش ۶۱۱	ابن مالک ۵۴، ۱۱۲۶، ۱۱۲۸، ۱۱۶۱، ۱۱۷۲
ابن فرس ۱۲۶۱، ۱۲۶۲	ابن میسر = ابن میسر
ابن فرغانی ۱۰۲۱	ابن مجاهد ۹۴۵
ابن فروخ قیروانی = عبدالله بن فروخ	ابن محرز ۹۱۶
ابن فضل ۱۲۶۲	ابن مدرار ۴۰
ابن الفقیه ۲۵۹	ابن مرانه ۶۶۲
ابن فیره ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹	ابن مرتین = ابوبکر بن مرتین
۱۲۲۸	ابن مردنیش ۳۱۶
ابن القاسم بن وهب ۹۱۵، ۹۱۷	ابن مزنی ۶۰
ابن قاسم ۱۱۲۴	ابن مسعود ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۹، ۶۳۰
ابن قبیصه ۶۵۲	۶۹۷
ابن قتیبه ۱۹۹، ۲۰۳، ۳۸۱، ۱۱۷۵	ابن معتمر ۱۲۲۵، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰
ابن قریه ۶۶۶	ابن معطی ۱۱۶۱
ابن قزمان ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱	ابن معین ۶۱۱، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۸، ۶۲۹
ابن قسی ۳۰۴، ۶۳۲	۶۳۲، ۶۳۵، ۶۳۹، ۶۵۲
ابن القصار (قاضی) ۹۱۳، ۹۱۵، ۹۲۹	ابن مغیربی ۱۰۶۹
ابن قلابه ۲۴	ابن مقفع ۷۳، ۱۲۲۶
ابن کثیر ۶۷۱	ابن مقله = علی بن مقله
ابن کریون ۴۴۸	ابن مکحول = رباح بن عجله
ابن الکلبی ۳، ۱۸	ابن منتاب ۹۱۵
ابن کلثوم ۱۲۲۹	ابن منتصر = ابویعقوب یوسف ثانی
ابن الکماد ۱۰۲۲	ابن منعم ۱۰۱۱

ابو اسحاق بن شعبان (قاضى) ٩١٠	ابن المنمر طرابلسى ٨٦٢
ابو اسحاق (حفصى) ٤٩، ٤٩	ابن المواز ٩١٣
ابو اسحاق اسفراينى ١٧٣، ٢٠٢، ٣٦٩	ابن مؤهل ١٢٥٩
١٠٢٩، ٩٨٩	ابن مهلب ٩٠٢
ابو اسحاق دوينى ١٢٥٩	ابن ميسر ٩١٦، ٩١٧
ابو اسحاق سببى ٦١٢، ٦١٣	ابن النبيه ١٢٢٦
ابو اسحاق (موحدى) ٤٢	ابن نجاح ٦٠٨، ٨٨٦، ٨٨٧، ٨٩٠
ابو اسماعيل اصفهاني = حسين بن على مؤيد الدين	ابن النجوى ١٢٢٨
ابو الاسود دؤلى ١١٦٠	ابن النديم ١١٦٧، ١٢٢٢
ابو بجرين عاصى ٨٣١	ابن نعمان ٣٦، ٤٠
ابو بديل ٦٦١، ٦٦٩	ابن وحشيه ١٠٤٣
ابو برده ٢١، ٢٣٤	ابن وهب ٨٩٨
ابو بزة ٦١٩	ابن وهب (حسن بن قاسم) ٦٦٩
ابو البشر = آدم	ابن عارون ٩١٩
ابو البشر سيف الاسلام = پزدوى	ابن هاشم ١٢٤٩، ١٢٥٠
ابو البركات بلفيقي ٩٠٢، ١١٠٨، ١٢٣٧	ابن هانى ١٢٢٥، ١٢٤٣
١٢٤٠	ابن هبيرة ٣٥١، ٥٠٠
ابو البركات عبدالله بن احمد = نسفى	ابن هردوس ١٢٦٠
ابو البقا ٧، ٢٤٣، ٩١٠، ١١٨٧	ابن هرمه ١٢٣٨
ابو البقا صالح بن شريف ١١٩٩	ابن هشام ١١٦١، ١١٦٢
ابو بكر (صديق) ٢، ١٧١، ٢٠٣، ٢٥٢	ابن هود ٢٩٩، ٣١٦
٣٦٦، ٣٧٨، ٣٩٠، ٤٠٢، ٤٠٥	ابن الهيثم ١٠١٩
٤٠٨، ٤٢١، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٥٤، ٦٣٨	ابن يونس ٦١٢، ٦١٨، ٨٣٠، ٨٣١، ٩١٦
ابو بكر (ابراهيم بن = خفاجه)	١١٢٦
ابو بكر (سلطان حفصيه) ٣٤٥، ٣٤٦	ابو ادريس خولانى ٤٢٦
ابو بكر ابهرى (قاضى) ٩١٥	ابو اسامه ٦٢٠
ابو بكر ابيض ١٢٥٧، ١٢٥٨	ابو اسحاق = طويجن
ابو بكر اسكاف ٦٠٩	ابو اسحاق = ابن خفاجه
ابو بكر باقلانى ٣٩، ٣٧٣، ٩٤٧، ٩٤٨، ٩٥٢	ابو اسحاق ابراهيم = زجاج
١١٦٧، ١٠٢٩	ابو اسحاق ابراهيم بن عبدالله = ابراهيم
ابو بكر بزاز = بزاز	ابو اسحاق بن سلطان ابو يحيى ١٢٥١
ابو بكر بن ابراهيم = ابن تيفلويت	ابو اسحاق ابراهيم (سلطان) ٥٤، ٥٦٦

- ابوبکر محمد بن سیرین = ابن سیرین
 ابوبکر محمد بن شبرین = ابن شبرین
 ابوبکر محمد بن مسلم زهری معروف به ابن شهاب = زهری
 ابوبکر محمد بن منکدر = محمد بن منکدر
 ابوتاشفین ۳۴۶
 ابوتمام حبیب بن اوس ۱۲۱۶، ۱۲۲۵، ۱۲۳۶
 ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۳
 ابوالثناء محمود بن ابوبکر = سراج الدین ارموی
 ابوجعفر (منصور خلیفه) ۲۵، ۳۰، ۳۱، ۳۹۶
 ۳۹۷، ۱۰۱۶، ۱۰۰۴
 ابوجعفر بن عبدالله = اعمی تطیلی
 ابوجعفر خازنی = اسحاق بن حسن خازنی
 ابوجعفر عبدالله بن مروان ۳۹۸
 ابوجعفر عقیلی ۶۱۱، ۶۱۳
 ابوحاتم = سهل بن سلامه
 ابوحاتم رازی ۶۱۰، ۶۱۶، ۶۲۰، ۶۲۴، ۶۲۸، ۶۵۲
 ابوحاتم نسایی = نسایی
 ابوحارث بن مضاض ۶۹۲
 ابوحامد اسفراینی ۴۰
 ابوحامد محمد بن محمد = رکن الدین عمیدی
 ابوحیب = (ابو حیب)
 ابوحذیفه = واصل بن عطاء غزال
 ابوالحسن (محدث) ۶۱۲، ۶۱۳
 ابوالحسن بن جحدر = ابن جحدر اشبیلی
 ابوالحسن بن فضل = ابن فضل
 ابوالحسن اشعری (شیخ) ۹۴۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۶۱، ۱۰۳۳، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶
 ابوالحسن دجاج ۱۲۶۳
- ابوبکر بن ابی حمیره ۸۳۱، ۸۶۲
 ابوبکر بن احمد بن ابو خیثمه ۶۰۹
 ابوبکر بن احمد بن علی بن ثابت = خطیب
 ابوبکر بن باجه ۱۲۵۷
 ابوبکر بن بشرون = ابن بشرون
 ابوبکر بن خلدون ۴۲ (ابن خلدون)
 ابوبکر بن زهر = ابن زهر
 ابوبکر بن زهیر = ابن زهیر
 ابوبکر بن الصائغ = ابن ماجه
 ابوبکر بن عبدالله (قاضی اشبیلیه) ۴۴۰
 ابوبکر بن عربی مالکی ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۴۰
 ابوبکر بن عربی (قاضی) = ابن العربی (قاضی)
 ابوبکر بن عیاش ۶۱۲
 ابوبکر بن قزمان = ابن قزمان
 ابوبکر بن مرتین ۱۲۷۱
 ابوبکر بن هارون = بزار
 ابوبکر بن هداية الله الحسينی ۸۹۸
 ابوبکر زبیدی ۱۱۶۴
 ابوبکر صابونی = ابن صابونی
 ابوبکر صحراوی (امیر) ۱۲۵۷
 ابوبکر صیرفی ۵۲۹، ۵۳۲
 ابوبکر طرطوشی ۷۳، ۲۹۹، ۵۳۳، ۵۳۴، ۹۱۷
 ابوبکر عاصم = عاصم بن ابی النجود
 ابوبکر عبدالله بن زبیر بن عوام قرشی اسدی = ابن الزبیر
 ابوبکر عیسی بن عبدالملك = ابن قزمان
 ابوبکر محمد ۴۴
 ابوبکر محمد بن ارفع راسه = ابن ارفع راسه
 ابوبکر محمد بن باجه تجیبی سرقسطی = ابن باجه
 ابوبکر محمد بن زهر اشبیلی = ابن زهر

- ابوسلیمان حمد یا احمد بستى خطایى ۱۸۰،
 ۵۰۳، ۱۸۳
 ابوصدیق ناجى ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹
 ابوطالب ۸۵۴
 ابوظیفیل عامر بن وائله کنانی مکی ۶۱۱، ۶۲۲
 ۶۲۳
 ابوالطیب = طاهر بن حسین
 ابو عباد معبد بن وهب = معبد بن وهب
 ابوالعباس (سلطان مرینی) ۵۹، ۶۲، ۶۴
 ۱۲۲۸
 ابوالعباس = ابن البناء
 ابوالعباس (احمد بن ادریس) شهاب الدین -
 قرافی
 ابوالعباس احمد بن شعیب ۱۲۲۷، ۱۲۲۸
 ابوالعباس بن شعیب = ابوالعباس احمد بن
 شعیب
 ابوالعباس احمد بن طیب سرخی = احمد بن
 طیب سرخی
 ابوالعباس احمد بن محمد علوجه = احمد بن
 محمد ...
 ابوالعباس احمد بن الرقعه = ابن الرقعه
 ابوالعباس احمد (موحدی) ۱۰، ۴۶۲
 ابوالعباس احمد سبتی = احمد سبتی
 ابوالعباس صنهاجی ۷۴۹
 ابوالعباس سرخسی = احمد بن طیب
 ابوالعباس قلانسی ۹۵۷
 ابوالعباس المتوکل علی الله ۱۱
 ابوالعباس ناشی = ناشی
 ابو عبدالاله (یحیی ابوزکریا) ۶۶۴
 ابو عبد الرحمان نسایی ۸۹۹
 ابو عبدالله (موحدی) ۱۱
 ابو عبدالله الابلی ۷۸۴
- ابو عبدالله بن خطیب = ابن خطیب اندلسی
 ابو عبدالله = ابن نعمان
 ابو عبدالله (سلطان اندلس) ۵۸، ۵۹، ۶۰
 ابو عبدالله احمد = ابن عبدربه
 ابو عبدالله اصیغ بن الفرج = اصیغ
 ابو عبدالله حارث بن اسد محاسبی = حارث بن
 اسد محاسبی
 ابو عبدالله حاکم = حاکم (نیشابوری)
 ابو عبدالله حذیفه بن یمان = حذیفه
 ابو عبدالله خوارزمی = خوارزمی
 ابو عبدالله بن شعیب دکالی ۸۷۶
 ابو عبدالله شیعی ۳۸۳، ۵۸۵، ۵۸۴
 ابو عبدالله لوشی ۱۲۷۵
 ابو عبدالله مالک = مالک ابن انس
 ابو عبدالله محتسب ۳۷
 ابو عبدالله محمد (امیر بجایه) ۵۸، ۶۰
 ابو عبدالله محمد بن علی = ابن حماد
 ابو عبدالله محمد بن ابراهیم آملی ۱۲۹۳
 ابو عبدالله محمد بن سلیمان سطلی ۱۰۱۵
 ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی = شافعی
 ابو عبدالله محمد بن یزید = ابن ماجه
 ابو عبدالله مهدی = مهدی خلیفه
 ابو عبید آجری ۶۱۵
 ابو عبید بن مسعود ثقفی ۵۳۱
 ابو عبید بکری = بکری
 ابو عبیده بن جراح ۴۰۲
 ابو علی بن بادیس ۶۶۳، ۶۷۸
 ابو علی بن سینا = ابن سینا
 ابو علی قالی بغدادی ۱۱۷۵، ۱۱۹۹
 ابو علی بادیس = ابو علی بن بادیس
 ابو علی عمر بن محمد = شلوبین
 ابو علی فارسی ۱۱۶۰

ابو القاسم بن رضوان = ابن رضوان	ابو علي ناصر الدين زاوي ٩١٨-٩١٩
ابو القاسم بن عبيد الله ٣٧٠، ٣٧١	ابو علي ناصر الدين مشدالي ٨٧٧
ابو القاسم بن فيره = ابن فيره	ابو عمران بن يزيد بن اسود تابعي = ابراهيم نخعي
ابو القاسم احمد بن محمد حوفي ٩٢٠، ١٠١٥	ابو عمرو بن حاجب = ابن حاجب
١٠٢٠	ابو عمر احمد بن محمد بن دراج قسطلي ١١٩٨
ابو القاسم خلف بن احمد حافظ ١٢٢٩	ابو عمرو بن عبد البر (حافظ) ٩٠٦، ٩٤٥
ابو القاسم رحوي ١١٠٤	ابو عمرو بن صلاح = ابن صلاح
ابو القاسم الروحي = ابو القاسم رحوي	ابو عمرو داني ٨٨٨، ٨٨٩، ٨٩٠
ابو القاسم = زجاج	ابو عمرو بن زاهر اشبيلي ١٢٧١
ابو القاسم سليمان طبراني = طبراني	ابو عمرو شاطبي ٨٩٠
ابو القاسم شاطبي = ابن فيره	ابو عمرو طلحنكي بن ابي عبدالله بن مفرح
ابو القاسم شريف (قاضي غرناطه) ١٢٣٠	٨٣١
ابو القاسم شريف سبتي ١٢٣٧، ١٢٤٠	ابو عنان (سلطان مريني) ٤٤٦، ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٤٩
ابو القاسم شيعي ٤٨٥	٣٤٨، ٥٦٠، ٥٥٥
ابو القاسم (ص) = پیامبر	ابو عياش ٦٣٠
ابو القاسم عبدالرحمان بن خنمي = سهيلي	ابو عيسى محمد ترمذي = ترمذي
ابو قبيس ٦٩٢	ابو غالبيس ٤٤٢
ابو قبيصة بن ذؤيب ٦٥٨، ٦٦٥	ابو فارس عبدالعزیز (امير المؤمنین) ٩، ١٠، ١١
ابو قحافه ٢٠٣	٦٨٠، ٦٥٥، ٦٤٣، ١١
ابو قدامه ٦٢٠	ابو الفتح ابراهيم = ابن خفاجه
ابو قلابه جرمي ٦٢٦	ابو الفتح خازني ٩٦
ابو كامل شجاع بن اسلم ١٠١٣	ابو الفتوح رازي ٨٩٠
ابو كرب تبع اصفر ١٨-٢٠-٢٩٧	ابو الفداء ٣٠
ابو كلحبه = رياح	ابو الفداء اسماعيل = ابن كثير
ابو الليل ١٢٥٠	ابو فراس ١٢١٦
ابو محمد بن ابوزيد مالكي ٢٠٢	ابو الفرج اصفهاني ٢٦٢، ٦٦٦، ١١٧٥
ابو محمد بن تافراكين = ابن تافراكين	ابو الفضل بيهقي ٤٩٢
ابو محمد علي بن احمد بن سعيد بن حزم اموي	ابو الفضل مريني ٤٦٦
اندلسي = ابن حزم	ابو الفضل يوسف = ابن النحوي
ابو محمد بن حزم = ابن حزم	ابو القاسم بن خرشيد (فقيه نيشابور) ٤٣٠
ابو محمد بن عطيه = ابن عطيه	ابو القاسم بن زيتون ٨٧٦
ابو محمد رعييني اندلسي ١٢٢٩	

- ابومحمد ایوب بن ابی زید ۳۱۴
 ابومحمد عبدالحق بن ابراهیم اشبیلی = ابن
 سبعین
 ابومحمد عبدالحق بن ابی بکر (قاضی) ۵۰۴
 ابومحمد عبدالله بن ابی زید = ابن ابی زید
 ابومحمد عبدالله ولی ۶۳۹
 ابومدین شعیب بن حسین اندلسی ۶۴۲
 ابومروان بن خلف قرطبی = ابن حیان
 ابومروان عبدالمملک بن عبدالعزیز = ابن
 ماجشون
 ابومرّة = ابوبزّة
 ابومسلم خراسانی ۳۸۳، ۴۹۱، ۶۶۸
 ابومسلم بن خلدون ۱۰۱۳
 ابوالمعالی (= امام الحرمین) ۳۶۹، ۹۲۰،
 ۹۴۷، ۹۵۲، ۱۰۱۵
 ابومعشر بلخی ۶۵۷، ۶۶۰
 ابوموسی اشعری ۳۹۱، ۴۲۳، ۸۵۱
 ابومهدی عیسی بن الزیات = ابن الزیات
 ابونصر فارابی = فارابی
 ابونضرة ۶۱۴
 ابونعیم حافظ احمد اصفهانی ۹۲۱
 ابونواس ۳۲، ۳۲۹، ۱۲۱۶، ۱۲۳۸
 ابووائل ۶۱۰، ۶۹۷
 ابوالواصل ۶۱۸، ۶۱۹
 ابوالوفا ۵۷
 ابوالولید بن رشد = ابن رشد
 ابوالولید = هشام بن حکم
 ابوالولید باجی ۹۱۲
 ابوالولید وقشی ۸۳۱
 ابوهارون عبدی ۶۱۸
 ابوهاشم (محمد بن حنفیه) ۳۸۲
 ابوالهذیل علاف ۹۵۶
- ابوهریرة ۱۷۵، ۴۶۶، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۲۷،
 ۶۲۸، ۶۹۷، ۹۲۱
 ابویاسر بن اخطب ۶۴۹، ۶۵۰
 ابویحیی (موحدی) ۱۱
 ابویحیی (سلطان حفصی) ۶۶۴
 ابویحیی زکریا بن احمد لحيانی = ابویحیی
 لحيانی ۴۴، ۵۴۹، ۶۷۰
 ابویحیی عبید = ابن سرج
 ابویحیی ابوبکر ثانی ۵۵۰
 ابویحیی محمد بن معن = معتم بن صمادح
 ابویزید ۳۱۴
 ابویزید (صاحب الحمار) ۶۵۴
 ابویعقوب بادسی ۶۳۹
 ابویعقوب یوسف = سکاکی
 ابویعقوب یوسف اول ۲۱۷
 ابویعقوب یوسف ثانی ۲۱۷
 ابویعلی موصلی ۶۰۸، ۶۲۷، ۹۰۰
 ابویوسف = یعقوب بن المنصور
 ابویوسف بن عبدالحق (سلطان مرینی) ۱۱۹۹
 ابی برده = ابو برده
 ابیض = ابوبکر ابیض
 ابی وائل - ابو وائل
 ابیوردی ۴۰
 اتامش ۳۵۲
 احدب ۱۰۱۱
 احمد ۶۶۸، ۱۲۱۹
 احمد ایفا (ابا قبا) ۹۱۸
 احمد = ابن قسی
 احمد (موحدی) = ابوالعباس احمد (موحدی)
 احمد سبتی (ابوالعباس) ۲۱۷
 احمد = قسطلی
 احمد (شاهزاده مرینی) ۶۴

۱۰۷۳، ۱۰۷۱، ۱۰۶۸	احمد بن ابو خيثمه = ابو بكر بن ابو خيثمه
احمد زكى صفوت ۴۲۶	احمد بن ابو الفتح - ابن خفاجه
احمد صقلی ۴۸۷	احمد بن ابی دواد ۴۲۶، ۴۰۱
احمد فرید رفاعی (دکتر) ۵۷، ۵۶	احمد بن ادریس = شهاب الدین قرافی
احمد لحيانی ۱۰	احمد بن حنبل (مروزی) ۶۱۰، ۴۰۱، ۲۲۹، ۳۴
احمدی = احمد بن عثمان	۶۲۳، ۶۲۱، ۶۲۰، ۶۱۶، ۶۱۵، ۶۱۱
احمر = خلف احمر	۹۰۴، ۹۰۰، ۸۹۸، ۶۵۲، ۶۲۷، ۶۲۴
احوص ۱۲۲۹	۹۵۸، ۹۵۷، ۹۱۱
اخشید = محمد اخشید	احمد بن شعیب = ابو العباس احمد
اخطب ۶۴۹	احمد بن طیب سرخسی ۸۵۲
اخنوخ ۱۰۶۵	احمد بن عیدر به = ابن عیدر به
ادریس (ع) ۴۴، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۷۳۲، ۸۱۸	احمد بن عبدالله بن یونس = ابن یونس
۱۰۶۵	احمد بن عثمان (شاهزاده حفصی) ۱۰۴
ادریس بن ادریس ۴۱، ۴۳، ۴۷، ۳۸۴، ۴۲۷	احمد بن علی بن ثابت = خطیب
۴۴۰	احمد بن علی بن مثنی تعمی = ابو یعلی
ادریس بن عبدالله بن حسن ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۳۸۴	موصلی
۵۶۴، ۴۳۷	احمد بن فارسی ۱۱۸۷
ادریس اصغر = ادریس بن ادریس	احمد بن محمد بن خلف حوفی = ابو القاسم
ادریس اول = ادریس بن عبدالله بن حسن	حوفی
ادریس اکبر = ادریس بن عبدالله بن حسن	احمد بن محمد بن دراج قسطلی = ابو عمر
ادریس دوم = ادریس بن ادریس	احمد بن محمد بن الرفعة = ابن الرفعة
ادریس (نبی) ۲۰۸	احمد بن محمد بن عبدالحمید = ابن
ادریسی ۸۳، ۹۸، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۳۶	عبدالحمید
۱۴۸، ۱۴۷، ۱۳۷	احمد بن محمد علوجه (ابو العباس) ۳۴۱
ادوارد براون ۴۹۵	احمد بن محمد بن طاهر حسینی علوی (سبتی)
ادیب نیشابوری ۱۲۸۷	۲۱۷
اردشیر ۶۵۸، ۷۰۰	احمد بن هارون = بزار
ارسطو ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۵۶، ۴۹۲	احمد بن یحیی ثعلب = ثعلب
۴۹۳، ۹۷۷، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۲۴	احمد اصفهانی حافظ = ابو نعیم
۱۰۳۱، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۵	احمد بستی = ابو سلیمان حمد یا احمد
۱۲۴۴	احمد دیلمی (معز الدوله) ۲۹۶
ارم ۲۳	احمد سبتی (ابو العباس) ۲۱۴، ۲۲۱، ۱۰۶۷

- اسماعیل (قاضی) ۹۱۵، ۹۱۷
 اسماعیل بن ابراهیم بن مهاجر ۶۲۵
 اسماعیل بن القاسم القالی بدادی = ابوعلی قالی
 اسماعیل بن کثیر = ابن کثیر
 اسماعیل بن (امام جعفر صادق ع) ۳۶، ۳۸، ۳۸۵،
 ۳۸۶، ۴۳۷
 اسماعیل قاضی ۳۴
 اسماعیل منصور ۶۵۴
 اشبیلی = ابن جحدر
 اشبیلی = ابو عمرو زاهد
 اشتر ۵۲۸
 اشعری = ابو الحسن اشعری
 اشعری = ابو موسی اشعری
 اشعیت (شمیت) ۳۰، ۳۲
 اشعث بن قیس ۲۶۲
 اشهب ۹۱۳، ۹۱۵
 اصبحی = مالک بن انس
 اصبح (بن فرج) ۹۱۷
 اصطخری ۸۵، ۱۱۸، ۳۴۴
 اصفهانی = ابو الفرج (صاحب آغانی)
 اصفهانی = ابو نعیم حافظ
 اصغر بن علی سجادین حسین بن علی بن ابیطالب
 ۶۹۷
 اصم ۳۶۷
 اصمعی ۲۹، ۱۹۹، ۶۹۶، ۱۲۴۳، ۱۲۴۵
 اعشی ۶۹۲، ۱۲۴۲
 اعلم بطلیوسی ۱۲۵۵، ۱۲۵۷
 اعمش ۶۱۰
 اعمی تطیلی ۱۲۵۶، ۱۲۵۷
 افریقش ۱۸، ۱۹۰
 افضل بن امیر الجیوس بدر جمالی ۳۴۵
 افضل الدین خونجی ۲۷، ۱۰۲۸، ۱۱۲۸
- ارموی = سراج الدین ارموی
 ارموی = تاج الدین محمد بن حسین
 ازد بن زید ۲۴۴
 ازرقی ۶۹۷
 ازهری ۴۹۲
 اسامه بن زید (لیثی) ۳۷۸، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۵۱،
 ۶۵۲
 استفانو کولوزیو ۳۴
 اسحاق (بن ابراهیم ع) ۱۳۴، ۶۲۴، ۶۸۹،
 ۶۹۸
 اسحاق (محدث) ۶۳۰
 اسحاق بن حسن خازنی، ۹۴، ۹۵، ۹۶
 اسحاق بن عبدالله = طویس
 اسحاق خازنی = اسحاق بن حسن خازنی
 اسحاق موصلی ۸۵۴
 اسد بن ربیع بن نزار (پدر قبیله) ۲۴۰
 اسد بن فرات ۴۸۴، ۹۱۵
 اسد بن موسی ۶۱۸
 اسد السنة = اسد بن موسی
 اسد الدین ۴۳۹
 اسدی = ابووائل
 اسدی = سیف بن عمر
 اسرائیل ۱۵، ۱۶، ۶۹۸
 اسعد ابو کرب ۱۸
 اسفرائینی = ابواسحاق
 اسفرائینی = ابو حامد
 اسکندر افروسی ۱۰۰۳
 اسکندر مقدونی ۶۶، ۱۴۶، ۴۴۴، ۱۰۰۲،
 ۱۰۹۰
 اسلم بن سدره ۸۲۹
 اسماء (دختر ابو بکر) ۲۰۳، ۶۹۲
 اسماعیل (پسر ابراهیم ع) ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱

امير المؤمنين = المتوكل على الله (ابو العباس)	افطس (حسن بن حسين) ٦٩٧
امير المؤمنين = ابو فارس (خليفة بنى مرين)	افلاطون ٣٨، ٩٧٧، ١٠٠٢، ١٠٠٣، ١٠١٦، ١٠٩٠
امير المؤمنين = ابو الحسن مريني (سلطان)	١٠٩٣، ١٠٩٠
امير المؤمنين = على (ع)	اقليدس ١٥، ١٠١٥، ١٠١٨
امير المؤمنين = عمر (رض)	اقلينطس (كلمنت) ٤٤٦
امير المؤمنين = هارون خليفة	اگوست كنت ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٧٧
امير حجاز = (محمد ص)	اگوستين = آنبيال قديس
امير محمد (امير اندلس) ١٢٨٣	الن نيكلسون ٩٨٩
امير المسلمين = سعد بن ابي وقاص	الوسى ١٢٧٥
امير المسلمين = يوسف بن تاشفين	اليوس حكيم ٦٥٨
امير مکه = (محمد ص)	امارى ٣٥
امير عبدالرحمان مريني = عبدالرحمن مريني	ام المؤمنين = عايشه
امير محمود (خوانسالار) ٣٤٧	امام = مهدي موحدى
امين (برادر مأمون) ٦٠٦، ٣٠٦، ٥٩٠، ٦٤٤، ١١٤٤	امام = على (ع)
امية ٤١٦	امام ابو حنيفه = ابو حنيفه
امية بن ابي الصلت ١٨٧	امام احمد بن حنبل = احمد بن حنبل
امية بن عبدالغافر ٤١	امام الحرمين = ابو المعالى
انباذ قلس ١٠٠٢	امام المحدثين = ابن حنبل = احمد بن حنبل
انبارى = ابن معين	امام شافعى = شافعى
اندلسى = ابو مدين	امام فخر = ابن خطيب (فخر رازى)
انزور ٤٥٢	امام فخر بن خطيب = ابن خطيب (فخر رازى)
انس بن مالك ١٧، ٤٠٨، ٦٠٢، ٦٢٤، ٦٣٠، ٦٦٥، ١٢٦٥	امام مالك = مالك بن انس
انصارى (خواجه) = هروى	امام مسلم = مسلم بن حجاج قشبرى
انوشروان ٣٩، ٧١، ٧٢، ١٩٨، ٢٤٧، ٢٦٢، ٢٦٣	امام معصوم = ٤٤٥
٥٥٣، ٥٥٢، ٦٤٦، ٦٥٧، ٦٥٨، ٦٤٤	امام منتظر (مهدي) ٦٣٤
٨٥٧	ام حبيبه ٦٢٨، ٦٢٩
اوبهى ٤٧٠	امرؤ القيس بن حجر ٨٥، ٥٧٨، ١٢٤٢
اوشير ٤٤٩	ام سلامة ١٢٥٢
اوغسطس = اوگوستس	ام سلمة ٦١٣، ٦١٤
اوگستس ٤٤٥	امير المؤمنين = عبدالؤمن موحدى
اوميروس (عمر) ١٢٤٣	امير المؤمنين = عبدالرحمان داخل الناصر -
ايشا (نياى سليمان) ١٦	لدين الله

براق ۹۶۵	ایوب بن ابی زید = ابومحمدا یوب
برقوق = ابوسمید برقوق (الظاهر)	ایوب بن زید بن قیس هلالی (ابوسلیمان) =
برکیاروق بن ملکشاہ ۵۴۹	این قریه
بزاد ۹۰۰، ۶۲۸، ۶۲۷، ۶۰۸	ایوب صدیق (ع) ۴۴۸
بزرگمهر ۶۵۸، ۷۳	
بساسیری ۳۷	ب
بسامی = ابن بسام	با با = پاپ
بسطام بن قیس بن شیبان ۲۶۲	باجریقی ۶۷۶، ۶۷۰، ۶۶۷
بشار بن برد ۱۲۳۸، ۱۲۲۹	باجی = ابوالولید
بشیر بن مروان ۶۲۳	بادسی = ابویعقوب
بشیر بن نھیک ۶۲۸	بادیس ۳۰۸
بصری = ابوالحسین محمد بن علی	بادیس بن منصور ۵۶۵
بطرس بستانی ۱۲۵۸، ۱۲۵۴	بارتولد ۱۱۷
بطرك اعظم ۱۳۴	بارس بن یهودا ۱۶
بطلموس ۲۰۶، ۱۰۳، ۹۸، ۹۵، ۹۴، ۸۸، ۸۳	باعز ۱۶
۱۱۰۰، ۱۰۹۹، ۱۰۲۱، ۲۱۳، ۲۰۷	باقلانی = ابوبکر باقلانی
بطلیوسی = اعلم بطلیوسی	باکونین ۳۵، ۳۳
بغا ۳۵۲، ۴۳	باکیاک ۳۵۲
بقراط ۱۰۰۳	بایزید اول ۵۹
بقری = ابوسمید	بایزید بسطامی ۱۰۶۰، ۹۹۱، ۹۸۹
بکر بن وائل ۴۱۰	البتانی ۱۰۲۲
بکر بن هوازن ۱۱۸۲	بجیلہ ۴۸۹، ۲۴۰
بکری (ابوعبید) ۶۸۵، ۶۸۴، ۶۷۹، ۸۱، ۵۹	بجتری ۱۲۴۳، ۱۲۳۸، ۱۲۱۶
بلال بن ابی بردہ بن ابی موسی اشعری ۳۵۱	بخاری (محمد بن اسماعیل) ۵۱، ۳۴، ۲۳۲،
بلال بن ہاشم ۱۲۴۹	۶۱۸، ۶۱۷، ۶۱۵، ۶۱۱، ۶۰۹، ۵۰۵
بلخی = ابومعشر	۶۵۱، ۶۳۳، ۶۲۸، ۶۲۵، ۶۲۳، ۶۲۲
بلخی = شاذان بلخی	۹۴۰، ۹۰۵، ۹۰۲، ۹۰۱، ۶۹۷، ۶۵۲
بلقیقی = ابوالبرکات	بختنصر ۷۰۰، ۴۴۴، ۱۴
بلکین بن زبیری - ۶۴۴، ۳۱۳، ۴۸۶	بختیشوع = جبریل بن بختیشوع
بو بطی ۹۱۲	بدر جمالی ۳۳۰
بوزرجمهر حکیم = بزرگمهر	بدیع الزمان همدانی ۱۲۲۶
	برادعی = ابوسمید برادعی